

مصارف دانش

فرستاده

که حسب الامر شاه عباس شاهی

نظام الدین احمد تالیف

نموده

بازرسی شد  
۱۳۸۰ - ۱۳۸۱

بازرسی شد  
۱۳۸۰ - ۱۳۸۱

بازرسی شد  
۱۳۸۰ - ۱۳۸۱

بازرسی شد  
۱۳۸۰ - ۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مصارف دانش (فرستاده)

مؤلف:

موضوع: تالیف

شماره: ۲۳۱۱

۵۲۷۷

مؤلف: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۴۷۴۷

کتاب: فهرست شده  
۵۲۷۷



{ 29 }





مضامین دانش مشهور بفرستاده

بسم الله الرحمن الرحيم  
سپاس بی قیاس خداوند جهان را که ابلق لیل زنها و است چند  
خیابان از ل وابد زاد و نوردد از ساحت عزتش نشان بنیابد  
و پیر خمیده پشت دیرین سال سپهر هر چند کرد اگر دغالم بر آید  
دروادی معرفتش چون کوه نواز سراسیمه حیرت باشد همها  
سمند باد پای اندیشه را چرخ از اگر هم عنانی او هم قلم از قید امکا  
جسته مطلق الیمین در عرصه وجوب جولان نماید و فارسیان  
پیمای فراست که محبوس سلسله خاجست چگونگی اش به کافه  
از سخن حمد بی نیاز حقیقی میدانند آری فرسوده تن و تاز سارند  
همان به که عثمان یکه زان عزمت ازین موافقت کیت اشک کلگون  
بصفحه رخسار دوانیده از روی غمز و انکسار بلکه طریق میناها  
و افتخار پیروی مجلی عرصه فصاحت و صلی مجد اقصی یکم تاز  
براق برق سنجار الذی اسری محرم نهان خانه و از فارغی العبد

ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین سیمافانک الف المجلین  
چنانچه می فرماید ما عرفناک حق معرفتک از راه اعتراف و بنار شاک  
و قصور توسن سخن بقرارگاه او میدکی رسد و در امتثال  
فرمان لازم الاذغان پادشاه دین پناه خورشید رکاب ظفر  
انتساب کو هر عرق جبین نشان چهره کوشش کرد و سبحان الله زهی  
شهریار ملک صورت و معنی که برهنمای اختر سعادت انتظام  
ظاهر نموده بر تو تخیر بر قلوب بواطن می افکند تخم عدالت بر صخر  
زمین فشانیده از مز رغه سبز آسمان سنبله مقصود میدرد  
و حلقه اطاعت شریعت غراب کوش و جان کشیده کردن سرکشان  
روزگار و بطوق بندگی می کشاید و سجده نیاز معبود نیاز  
غره نام هیه نموده سر افتخار بر سر برین میرساند قصبه سبق  
از گذشتگان و آیندگان ربوده و ابواب خراین بر رخسار  
خواهند گمان کشوده فروغ زهره و مشق سعادتی جبینش  
بخورشید و مهر نشان عطار دو به اوام صولت نکینش تا نام  
کیوان کشیده از هیبت شوکتش رنگ از روی روم و فرناک  
پریده و از غلغله جلالتش دله صدای رنگ گرفته بر وقتش  
بسیاهی جنود همنود زده و نهال و محش از خون مخالف سیراب



شده همای فلک فرسای اوج سعادت و شاهان بلند پرواز دوده  
 جاده و جلال فارس مضمار شهریاری شسواری معرکه تاجداری فرمان  
 فرمانی بسط ربع سکون عقده کشتی بساط سپهر بوقلمون خنده  
 بخت نجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیر گیر بزم دلیری ثابت  
 قدم عزم جهان گیری کرده کشتی کارخانه غلظت قبله مقصود طوق  
 امم بهین نفیحة التیام انهنات و اباء مهین مرجع سلاطین فرمان  
 فرمانی کوه و قاراسمان رفتار مرکز مدار ثابت و ستار مرآت چهره  
 نیر اعظم زنده از دواج خوا و آدم حلقه کش کوش قیصر و خاقان  
 وارث ملک کسری و سلیمان خلاصه سلاله سید البشر با همنا  
 طریقه اثنی عشر یکاثر درگاه سرمدی مقرب بارگاه انزلی مهبط  
 فیوضات نامتناهی مصدر انوار ظل الهی **بیت** سپهری کرم خسرو  
 دین و دولت فروزنده چهره ملک و ملت محیط سخا مرکز  
 عدل و دافق بلند اختر مطلع آفرینش ستاننده تاج خاقان  
 و قیصر بر ازنده تخت و دیهیم و افسر فرازنده چتر صاحبقرانی  
 شهر ملک و دین شاه عباس ثانی که غلظت نصیبتش بر آوازه کشته  
 بهار جهان از رخشان ز کشته زاقبال او چشم بد دور باد زعد  
 جهان جمله معمور باد نهال عمر ابد پیوندش با وایل پلنر سیم بلطاد

عشرت رسیده و غلظت کوس جهانگیری از نهم پایه فلکیات  
 گذرانیده با وجود جمعیت اسباب کامرانی از متابعت طبیعت  
 گذشته پیوسته اقتدار بهنج قویم شرع انور میفرمایند و در مقام  
 اختلاف مذاهب قدم از مرتبه تقلید فراتر گذاشته در عموم  
 و معارف فکر معروض ضمیر اقدس کشته بتقریب کاوش تدقیق بمشرب  
 عذب تحقیق میرسد و جمیع مسائل و طرق که بنظر کیمیا اثر رسیده  
 بوسیله رخس فلک فرسای همت بلند بینایان میرسانند از انجمله  
 در این وقت که خیل از بختی نژادان آهوتک نیز کام مجنون و ش  
 ایلی خرام با نغمه عساکر منصوره نافر دشته و معروض نظر همایون  
 اشرفی کشت باین تقریب تا مل در غرایب صنایع انزلی که در عوم  
 حیوانات و خصوص آن پریشان زیبا جلوه چه مخفی و ظاهراست  
 نموده فرمان تضاجریان بنام امجد خوان دبستان فهم و خرد تظا  
 الدین احمد صادر شد که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث  
 و خلاصه اقوال پیشوایان این فن و سایر آنچه در فرس نامها و کتب  
 معتبره سنجیده میزان قبول باشد شیرازة التیام بخشد و آن  
 لالی کران بهار برشته نجر بر کشیده تحفه محفل فردوس مشاکل  
 سازد و نامه فرمان معالی سرمنه دیده اسید کشته شنجدر دل کل کل



شکفت و هزاران عقد از پیشانی خواهرهای یون سجده نثار بجا  
شکر گذاری شده بمعاذت توفیق الهی مساعده توجیه یادشاهی اجله  
خامنه نکاو و مقصود گردید و این رساله شریفه بمضار دانش موسوم  
گشت و چون موضوع این فن از اسباب و آلات عمده جنگ و جهاد  
چنانکه قسمت جنود باقسام خمس مقرر شده این فخر نفیس نیز بوقد  
وسه مرحله که بمنزله قلب و جناحین که بجای شانه است شمال یافت  
امید که پسند خواطر ارفع اعلی گشته و در نکاو و فرخنده آثارش بظهور  
دولت حضرت صاحب الزمان علیه صوف الصلوات عن ملل المنان  
پیوندد دولت سعادت جاودانی چون سلطنت و شوکت و شادمانی  
و در بروز مزیاید و مضاعف گردد **در بابی** مه فعل پسند استمان سیرت  
ناباد تخیر جهان بید و غیرت ناباد عمری چه بقای این کهن دیرت ناباد  
آغاز خوش و غایت خیرت ناباد **مقدمه** در ذکر آغاز آفرینش  
اسب و باعث دام شدن و اول اسبیکه میان عرب یافت شده  
برضای او از باب الباب پوشیده و مستور نمائند که اگر نه از بعض حکم  
اینده می کنند سهولت برگردن صواب و در و ابانگندی بقدم  
تدبیر انسانی این راه دشوار چگونه سرآمدی و این بارگران چگونه  
بمنزل رسیدی هوشیار خردمند بحال قدرت و نعمت بی دریغ

که آدمیزاد ضعیف نهاد و بر حیوانات توانا تسلط داده و اکثر  
انواع را از وحشتگاه خود زایل بمسوره انقیاد کشانیده از توانا  
ایجادشان بر نوع پنهانند بشری منت نهاده بر آنکه در مقام امتنا  
**می فرماید** **وَالْخَيْلُ وَالْبِغَالُ وَالْحَمِيرُ لَكُمْ كَيْوَها و زينة یعنی آفریدم**  
اسبان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار شوید و زینت  
باشد و شگ نیست که این آیه کریمه دلالت می کند که در روزنامه  
علم از بی که بحال سرکشی نیست چنین مقرر شده که منافع وجود این  
حیوانات بانسان را جمع گردد و چون سوار بی و تزیین ظاهر و عده  
ازین حجه مصرع شده و در تفسیر ثعلبی از سید و سرور گایان  
علیه و الة اصناف الصلوات روایت شده که چون حضرت خوسجا  
و تعالی اراده آفرینش اسب نمود باد جنوب را خطاب فرمود که تو  
از تو خلقی بنیافرینم که آن را موجب عزت و دوستان خود و ذلت  
دشمنان و زینت پس ناباد استدغای آفرینش آن نموده حق تعالی  
قبضه از آن ناباد گرفت و از آن قبضه اسبی آفرید و خطاب با اسب  
کرده فرمود ترا عمری آفریدم و خیر و برکت از موی کاکل تو بستم تا روز  
قیامت و غنیمتها را بمجموع بر پشت تو قرار دادم و توانگری را با  
تو پیوستم هر جا بوده باشی و هر یان کردم بر تو دل خداوند ترا



و چنان که دانیدم ترا که بی بال و پر پرواز کنی پس توجّهت طلبیدن  
 هر چیز و کرختن از هر چیز شایسته باشی و خواهی بود و زود نباشد  
 که بر پشت تو منگن سازم مردانی واکه تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و  
 تسلیل گویند و تکبیر گویند هرگاه تکبیر گویند و چون ملائکه هفت  
 اسب را شنیدند و خلقت آن را دیدند گفتند یا خدا یا ما فرشتگان  
 تسبیح و تحمید می کنیم ترا چه چیز مثل این جهت ما آفریدی پس خدای  
 تعالی برای ایشان اسبی چند آفرید که گردنهای آنها مثل گردن شتر بود  
 چون حق تعالی اسب را بر زمین فرستاد و قدمهای آن بر زمین قرار  
 گرفت شبهه کشید پس ندا آمد که مبارک باشی ای چهارپایی که خاری  
 گردانم بسبب آواز تو کافران را و شکسته می دادم گردنهای ایشان  
 و پری سازم گوشه های ایشان را و می ترسانم دلهای ایشان را **و در**  
**کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع حقایق و دقائق امام جعفر**  
**صادق علیه السلام روایت گاه است الخیل و خوشای بلاد العربی**  
**ابوهم و انفعیل علیهما السلام علی ابی قیس قناد یا فافرس الا**  
**اعطی یقینا و انکن من ناصیه یعنی اسبان و وحشی بودند**  
**در بلاد عرب همچو بادست قصر برایشان نبود پس ابراهیم خلیل**  
**و اسمعیل ذریع علیهما السلام بر ابوقیس که کوهیت در شرقی مکه**

معقله بر آمدند و آواز دادند که آگاه گردید و زام شوید و بنایید  
 پس مانند مگر اسبی اطاعت داد خود را و اگذاشت وی کاکل خود را  
 و مراد ازین دو عبارت تسلیم و فرمان برداریست و این حدیث در  
 کافی نیز مذکور است و اندک اختلافی در بعضی الفاظ دارد و از آن  
 جمله بخای ابو قیس جبل جبار آورده اند و آن نیز کوهی است در حوالی  
 مکه مشرفه **و در بعضی از فریب نامها بنظر رسید که اسبان در دنیا**  
**بوده اند و تاهفت شرط بایشان نکردند بیرون نیامدند اول**  
**انکه جنب وزن سوار نشوند دوم انکه بار نکنند سیم خورش**  
**باز نگیرند چهارم در جای پاکیزه بدارند پنجم فعل بردست و پانصد**  
**ششم موی یال و کاکل و دم نهند هفتم گوش و پدشانی را معنی**  
**و خندار نکنند و در باب اسبی که اول بیان عرب یافت شده و**  
**کتاب اقوال چنین مذکور است که طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان**  
**علیه السلام مسئله چند از امور پنی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب**  
**شنیدند و کار ایشان ساخته شد و اراده بازگشتن نمودند بحد**  
**آن حضرت آمدند و معروض داشتند که بلاد ما بسیار دور است**  
**و توشه ما کم شده امر فرمانی تا ما را انقدر توشه بدهند که در خود**  
**رسانند پس حضرت سلیمان یکی از اسبان ایلی خود بایشان داد**



9  
و فرمود این توشه شماست فرمود که بفرستد که فرو دایید یکی از مردم  
خود را باین اسب سوار کنید و نیزه بدست او دهید و خود آتش  
ببفرزید و هنوز همه جمع نگردیده خواهید بود که آن مرد شکار  
بجهت شما می آورد پس آن قوم بفرستد که فرو دایید یکی از مردم  
آنحضرت می نمودند و چون مکر و تجربه کردند و اعتقاد جازم بقول  
آنحضرت آوردند اسب را زاد الزاکی نامیدند یعنی توشه سوار را  
اول استی که میان عرب پیدا شده و باقی اسبان عربی از آن بهترند  
**مرحله اولی** در ذکر غلام و ذنایم و سایر آنچه تعلق بشناختن اسب  
و این مرحله بر نوبت ششم **باب اول** در ذکر آیات قرآنی و احادیث  
که دلالت بر غناسن اسب می کنند قال الله سبحانه و أعذوا له  
ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدا الله و  
عدوكم یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه توانید از  
الاف جنات که لشکر بدان قوت و توانایی یابند و آخرین من ذلوا  
لا تقبلوا ثم الله يعلمهم و نیزه ترسانید طایفه از دشمنان و اگر شما  
ایشان را نمیدانید و خدای دانند و مراد منافقین است که دشمنی  
در لباس دوستی می کنند **و در بعضی** از روایات آمده که شخصی نزد  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شکوه کرد که سگ بخانه

10  
من می اندازند بی آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود اسبی نجیب  
در خانه خود بربند بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت نمود و فرمود  
مراد از کافران که شما نمیدانید و خدا میداند فرقه از جنات است پس  
بفرموده آن حضرت عمل نمود سگ انداختن بر طرف شد و ناشفقوا  
من شئ یؤتی الیکم و انتم لا تعلمون و هر چه در راه خدا بدهید  
خواه قیمت اسلح و خواه نفقه اسب تمام بشمارید و مظلوم نخواهید  
شد **و در کتاب** من لا یحضر الفقیه از سنید و سرور کتابیات  
علیه و آله افضل الصلوات و در تفسیر آیه الذین یففقون أموالهم  
باللیل و النهار ستر او غلبه فلهم أجرهم عند ربهم و لا خوف  
علیهم و لا هم یحزنون یعنی آنانکه میدهند مال خود را شب و روز  
پنهان و آشکار برایشان راست مرزیشان نزد پروردگارشان  
و هیچگونه ترس نیست ایشان را و ایشان اندوهناک نمی شوند چیزی  
وارد شده که ترکش فی النفقۃ علی الخیل یعنی این آیه شریفه در باب  
نفقه دادن باسب وارد شده و این تفسیر اگر چه عجیب ظاهر است  
دارد بآنچه شیعیان و سنن نیز از آنحضرت روایت کرده اند که  
این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و وقتی که نالان  
چهار درهم بود یکی از او و یکی از اسب و یکی را غنمی و یکی را اشک



تصدق نمود تا دفع منافات چنین کرده اند که در قواعد اصولی مقرر  
 شده که هرگاه این فرای یا حدیثی در مقامی وارد شود هر چه از آن  
 مقوله نباشد در آن حکم شریک خواهد بود و مشک نیست که این آیه  
 اول در باره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که هرگاه  
 مؤمنی اسبی بقصد ثواب داشته باشد شب و روز پنهان و هویدا  
 فقیران اسب دهد در حکم این آیه شریفه شریک خواهد بود **و در بعضی**  
 از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی بعد از آن که آدم را آفرید  
 و تعلیم اسماء نمود یعنی حقیقت هر چیز را با او نهادند فرمود از مخلوقات  
 من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم اسب را برگزید حق تعالی فرمود که  
 اختیار کردی عزت خود و عزت فرزندان خود را ما ذای که باقی ماند  
 بر روی زمین **و در کتاب کافی** از کوهی محمد و معاویه نام نهادند  
 علیه السلام روایت که **الْخَيْرُ كَلْبٌ مَعْقُودٌ فِي تَوَاصِي الْجَبَلِ إِلَى يَوْمِ**  
**الْقِيَامَةِ** یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع در وی کما کل اسب است  
 تا روز قیامت ازین جهت که خیر و برکت در هر چیز یا از روایت یعنی  
 باعث اجر و ثواب در شاه آخرت یا دنیوی یعنی موجب امتداد در  
 عالم و قسم آخر برود و وجهی تواند بود تحت بالذات که منفعت  
 جز ازین چیز نباشد مانند خوردن و پوشش نسبت به اکل و پوشش

و اذالت و احسان نسبت به مدرک و محسوس و تیمم بالمرض چنانچه  
 تجازات نسبت براس المال و محصول تولدات نسبت به ارضین و  
 مواشی و هریک ازین دو مورد و گونه میباشند چه انتفاع یا مستلزم افتا  
 آن متاع است یا بقای آن نیز میسر است و هیچ شبه نیست که جمیع اقلام  
 انتفاعات از اسب مشتق می شود ازین جهت که در قسم اول وسیله جهنم  
 که عمده عبادت است می گردد و همچنین زیارت مشاهد شریفه و برادران  
 مؤمنین باسانی صورت می پذیرد و در سایر اقسام عموم التذات ذات  
 حاصل می شود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه  
 صورت و جمال و سرعت حرکت و انتقال و تسلط بر دشمنان و موافقت  
 و خلاصی از مخاوف و مهالك و مورد خرید و فروخت ناخن و کره  
 و شاج گرفتن و از کثرت منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در  
 عرب شایع و متعارف شده **و در قرآن مجید** در قصه فوت نماز حضرت  
 سلیمان علی نبی تا و علیه السلام باین لفظ مذکور است آنجا که **مُرِيدُ**  
**نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ** یعنی بنده خوبی بود سلیمان بدرستی که  
 او رجوع کننده بود بسوی پروردگار خود از غرض **عَلَيْهِ بِالْعَمَلِ**  
 ازین جهت که معرض شد برود و در وقت عصر که هنگام نماز بود  
**بَيْنَ الصَّافِرَاتِ الْجَمَادِ** اسبان خوب که در ایستادن در دست



و یکبار از زمین قراری دادند و از پای دیگر گوشه سم بر زمین می  
گذاشتند **و در حدیث آمده** که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه  
اسبان شد تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فقال اِنِّی  
اَجَبْتُ حُبَّ الْحَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی حَتّٰی قَوَّارَتْ بِالْحِجَابِ پس گفت  
بدرسپیکرم برکنیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار خود تا  
آفتاب در حجاب مغرب مخفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبان  
که بسبب اشتغال آنها از نماز غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه  
نموده گفت رُدُّوْهَا عَلٰی بَاذِرْکُزَانِیْدِ اَفْتَابِ و ابر من فقطع منْحَا  
بِالسُّوْقِ و اَلْعَنَاقِ پس شروع کرد در مسح کردن بناها نام آنحضرت  
و هم یاران او که باین طریق نمازشان فوت شده بود و این مسح کردن  
بجای وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق که  
بمعنای بویغچه جمع وارد شده و ممکن است که مراد از لفظ کله در حد  
مذکور چهار بادشمنان دین باشد که اساس ایمان بر جمیع عبادات  
مقدم است و چون در جهاد هیچ چیز مانند اسب باعث توانایی و یقین  
از دشمن نمیکرد پس همانا کل خیرات مختص است در آن و ازین جهت  
در قسمت غنایم پیاده را یک سهم میدهند و سوار زاد و سهم  
یاسه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها در این مسئله و اگر شخصی

دو اسب داشته باشد بیجهت هر یک جدا حصه میگیرد و احتمال  
دیگر در این مقام آنست که چون اسب موصوفت بهیمت چنانکه از  
روایات دیگر مستفاد می شود و معنی بهیمت که در هر ماده مستلزم  
نوعی از منفعت باشد مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله  
اعلم **و در کتاب** مذکور زبان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
منقول است که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة روزی عالم را  
گريده حصه کنند سه می از آن مخصوص صاحبان چهار پایان است  
و نیز از آن حضرت روایت کرده که خطاب یکی از اصحاب خود فرمود  
که اَشْرَ ذَابَةِ فَإِنَّ مِنْفَعَتَهَا لَكَ وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ یعنی خریداری  
کن چهارپای بدوستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی آن  
بر خدای تعالی است و باز آن حضرت فرمود که من سَعَادَةُ الْمُؤْمِنِ  
ذَابَةُ رِکْبَانِی خَوَاصُّهُ وَ یَقْضِیْ عَلَیْهَا حَقُّوَ اِخْوَانِهِ یعنی از جمله  
سعادتهای مؤمن آنست که چهارپایی داشته باشد که سوار شود  
او را در کارهای خود بر آورد و بر او حقوق برادران ایمانی خود را  
و مراد آنست که در پیمادی و آمدن از سفر و سایر مواضع مقررنند  
ایشان رود **و در کتاب کافی** و تهذیب از آن حضرت روایت شده  
که من اشتری ذابۃ کان کل ظفرها و علی الله رزقها یعنی کسی که



خریداری کند چهار پایی را پستان را برای خواهد بود و روزی  
بر خدایت **در کاف** و تهذیب و کتاب من لا یحضر الفقیه از آنحضرت  
مذکور است که خطاب بشعیان فرموده که اخذوا الذائنه فانها  
زین و یقضي علیها الخواج و رزقها علی الله جل ذکرة یعنی بکری بد  
و پیدا کنید چهار پایی را بد رستی که آن زینتی است و کارهای بسیار  
ساخته میشود و روزی آن بر خدایت بزرگ یاد نام آن **در کتا**  
من لا یحضر الفقیه از حضرت امام رضا علیه الخیه و الثنا و بیت  
که من ربنا قریباً عتیقاً حیث عنده فی کل یوم ثلاث سنین و کثر  
له اخذنی عشر حسنه و من از قبط حجینا حیث عنده فی کل یوم  
سینة واحدة و کتب له سینه حسنه یعنی هر کس برسد  
اسب نجیبی که پدر و مادرش عربی باشد محو کرده می شود از نامه  
اعمال او سربدی و نوشته می شود بجهت او یازده خوبی و هر کس  
بند داسی که پدرش عربی و مادرش یا بومی شود هر روز از  
دو بدی و نوشته می شود از برای او شش خوبی و هر کس برسد بیا  
بقصد زینت یا قضای حاجت یا دفع دشمن موی شود هر روز  
از یک بدی و نوشته می شود از برای او شش خوبی و این حدیث  
تمه دارد که مشتمل است بر بیان بعضی از علامات خوب که در آب

۱۶  
می باشد یا بعضی از احادیث دیگر مناسب است در جای خود مذکور  
می شود انشاء الله تعالی **باب دوم** در شناختن سال اسب از  
دندانها بد آنکه اسب نجیب را از روز پنجم تولد تا نهم شروع در  
آمدن دندان می شود زیرش و بالا شش چهار و از آن جمله که در میان  
واقع است دو بالا و دو از پایین در لغت عرب آنها را اثنایا گویند  
و چهار دیگر که بر اطرافت رباعیات گویند و در سال اول مجموع  
دندانها کوچک و نرم و سفید می باشد بزرگ صدف و در سال  
دویم نایل بزرگی شوند و اگر در واسطه سال سیم شروع در افتادن  
شنا یا شده تا آخر همین سال بجای آنها دندانهای بزرگ بد آید  
و در سال چهارم همین عنوان و اسطوانات افتاده عوض بر آید و  
سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانهای  
دوازده گانه افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ نایل بزرگی بر  
آمده باشد و تا این مرتبه نسبت کثرت و توان تجربه دلالت علانی  
معلوم شده اما مراتب بعد از این از بعضی زکات این فن چنین  
مفهوم می شود که چون شش ساله شود سرهای دندان سیاه شود  
و در سال هفتم سیاهی ثنایا بزرگ علی مبدل گردد و در هشت  
سالگی واسطات بدان رنگ شوند و در نه سالگی رباعیات



و چون ده ساله شود رنگ انگبین از شنایا تغیر شده کم رنگ شود  
 و در سال یازدهم واسطیات چنان شوند و در سال دوازدهم  
 رباعیات و در سیزده سالگی همچنان باشد و چون چهارده ساله  
 شود و دندان بالا از رباعیات سفید شود و در سال پانزدهم  
 مجموع رباعیات سفید شود و در شانزده و هفده واسطیات  
 و شنایا بر ترتیب رنگ گردیده و در هجده سالگی تمام دندانها  
 سفید باشد و در سال نوزدهم شنایا سیل بر رنگ خاکستری نمایند  
 و دو سال دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند و از بدست سرالکی  
 تا بدست پنجا الکی تیرگی دندانها زیاده شود باین ترتیب که اول  
 شنایا شروع شود و آخر بر رباعیات رسد و در سی سالگی دیگر کجی  
 و سستی دندانها پیدا آید همان ترتیب و در سی و دو سالگی  
 مجموع دندانها بیفتد و از غلف خود دندانها جدا و نادرید  
 که اسب باین سن برسد و در باین علائق اختلاف بسیار می  
 دو پنجه با نظر رسیده آنچه با اعتقاد نزدیکتر بوده نوشته شد و ظاهراً  
 درین معنی آبهای مختلف می باشند و در اکثر این مراتب حکم حرم نمی  
 توان کرد و اسب را دندانهای چند غیر ازین دوازده دندان می باشد  
 چهار دان از جمله که از رباعیات انشور است فوارح و تندر اضر اس

گویند و چون احوال آنها مضبوط نیست از پنجه بند کردن نشد و غما  
 فوت و کمال اسب در سال دوازدهم است و چون از آن تیرگی گذشت  
 شروع در تیزل می کند و چنین مشهور است که اسب را خصی کنند  
 در هر سال همان نشانها باشد و دندانهاش چندانی متغیر نمیشود  
**باب سیم** در ذکر رنگها چهره پر دازان حقایق کوناگون چنین  
 تصویر کرده اند که الوان زاده و طرف می باشد یکی سیاهی محض که  
 از تیره تر نشاید دیگر سفیدی بخت که هیچ شایده از رنگی دیگر  
 نداشته باشد و میان این دو طرف رنگهای بیست و مرکب غیر محض  
 متصور است که بعضی از آنها در بعضی لغات ستمی یا سیمین شده اند  
 مانند بنفش و سبز و بعضی را چون نابی معلوم نیست هنگام تعبیر  
 بچیزی که شبیه باشد نسبت می دهند مانند سیلی و کوزی و  
 بزعم محرم و این حروف اصل رنگها در اصل پنج است سیاه و سرخ و زرد  
 و کبود و خاکستری و سفید و باقی رنگها باینها باز می گردد و ریا  
 ازینها مرکب باشد چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم می شود اما  
 سیاه که عرب آن را ادم گویند آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین رنگ  
 فیلی و کاه و پیش باشد خوب میدانند مگر بعضی را که سرخی در چشم  
 پیدا شده باشد که در آن صورت دیوانه و لکد زدن و سر کشی خوا



۱۹  
 و آنچه در حوالی سوراخ بینی سرخی نداشته باشد و شکش بزودی نهد  
 آن را عریا حوی گویند نیز خوب میدانند و از رنگهای سرخ آنچه نایل  
 سیاهی باشد و یال و دم آن سیاه باشد که آن را کیت گویند از همه  
 رنگها بهتر است و در گونا و سرنا و گزیدن پشه و مکس و زنبور و کیت  
 و کرسکی و تشکی و مرض و خفتی از همه صبور تر می باشد و آن چند قسم  
 بعضی سیاهی نایل و بعضی سرخی بعضی صاف و بعضی تیره و ضابطه  
 در جمیع اقسام آنست که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد کیت گویند  
 و اگر سرخ رنگین یا نایل سفیدی باشد اشقر و بهترین رنگهای اشقر  
 آنست که بکل از بینی شبیه باشد و اسبان اشقر تند و درنده می باشند  
 اناسم و کرا ایشان سستی باشد و صبر بر کرسکی و تشکی ندارند  
 و آنچه از کیت و اشقر کم رنگ تر باشد مثل سرخی کلی که کلا به آن گیرند  
 و اگر شبیه اندونکی نداشته باشد خوب است و از رنگهای زرد که حسند  
 باشد آنچه زردی تخم مانند و کلا نایند در دم از اصل بدن کم رنگ  
 داشته باشد و آنچه رنگ صندل را و دم و یال و دم سیاه باشد  
 و بر پشت از یال و دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوب است و اسبی که  
 سبز و سیاه خنک بگوید نیز گویند و رنگ فی الحقیقه مرکب از سیاهی  
 و سفیدی است یعنی بعضی از ثارهای موی آن سیاه و بعضی سفید

خوب میدانند خصوص بعضی از کلهای نایل سرخی بقدر و هم  
 داشته باشد و گوید و خاکستری که هر ثار موی آن خاکستر گوشت  
 بد است و این قسم است که از جمله اصول خمس الوان شمرده شد و از آنجا  
 سفید که اشتهب گویند بعضی که دهن و پیشانی و دست و پای و  
 چشمها و دم و یال و دم آن سیاه باشد بسیار خوب و مبارکت و اگر دست  
 و پای و دم آن سفید باشد ضعیف و سستی باشد و از رنگها  
 آنچه برش باشد یعنی نقطه های کوچک مخالفت رنگ اصل بدن داشته  
 باشد چندانی خوب نیست و همچنین مدبر یعنی آنچه بخای نقطه های  
 کوچک نقطه های بزرگ و ملغ یعنی آنچه بخای آن نقطه های بزرگ  
 باشد مثل پلنگ بد است و همچنین ابلق و چین مشهور است که اسب  
 نجیب عربی ملغ و ابلق نمی باشد این است خلاصه الوان و عربان بجمه  
 هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار  
 داده اند و چون در خوبی و بدی فرق چندان ذکر نکردم انداز این جهت  
 مذکور نشد **و تلف** کتاب احوال کافی چنین نقل کرده که شبستان بن  
 عبد العزیز بن زانکه با مرزبان خوار خنک و جدال بی شمار نموده و اکثر لشکر  
 او کشته شدند فرار برقرار اختیار کرده لشکر مرزبان از پی او میرفتند  
 در انشای کوچن غلام خود را فرمود بین که از لشکر مرزبان کسی جدا



۲۱  
حدا شده و بنام نزدیک رسیده و یا نه غلام گفت مردی براسی سوار که  
سعی کند از لشکر پیش افتاده و بنام نزدیک شده شیبان متوجه افتاب شد  
گفت با افتاب بران که اسب ناب مقابل افتاب نداد و بعد از ساعتی باز  
غلام را فرمود که ملاحظه کن غلام بعد از ساعتی گفت شخصی بر اسب سیاه  
سوار است و از همه لشکر بنام نزدیکتر شده فرمود میان زمین است و کل  
بران که اسب سیاه در کل توانایی ندارد بعد از زمان تا از غلام پرسید  
گفت سوار بر اسب شمر میرسد فرمود میان زمین است و کل  
و صلب بران که سم اشقر است می باشد بعد از ساعتی پرسید غلام  
گفت سوار بر یک نزدیک رسیده و بحسب اتفاق آن غلام نیز بر  
کیت سوار بود چون شیبان می دانست که کریم خان از کیت میبرد  
و همچو نه عاجز نمیشود اسب خود را بغلام داد و اسب خود را گرفته سوار  
و بسوی دشمن بازگشته آن مرد را بقتل رسانید و باز شروع در کرب  
کرد تا هنگامی که از بیم دشمن نجات یافت **باب چهارم** در ذکر تحمیل  
و غره و سایر علامات که از اختلاف توان یافت شود هر اسبی که بک  
رنک و بی نشان باشد از اینهمه گویند و مصیبتی که گویند و سفیدی  
پیشانی که بقدر و در هم یا کوچک تر باشد آن را قرحه و اسب را قرح  
گویند اگر بزرگتر باشد از غره و اسب را غره گویند و اگر ناپیدی و

۲۲  
باشد از غره شایسته گویند و سفیدی که بر چهار دست و پای یاد و پا  
و یک دست یاد و پای نایک پای باشد آنرا تحمیل و اسب را تحمیل گویند  
و چون ذکر بعضی از احادیث وارد شده مناسب چنانست که اولاً شرح  
ان احادیث برداخته شود بعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد  
**در کتاب من لا یحضره الفقیه** از سید و سرور کاینات علی و آلهم  
الصلوات چنین منقول است تحمیل معقود بتو اوجبها التحیر الی یوم  
القیمة و المنقوع علیها فی سبیل الله کالبا سوطیکه بالصدقة و لا  
یقبطها فاذا اعتذرت شیئاً منها فاعده اقبح او ثم محمل الثلاثة مطلق  
الیهین کیشا ثم اغزو سلم و تغنم یعنی خبر و برکت در کاکلهای اسبان  
بسته است تا در وقتیات و کسی که نفقه دهد اسبان را در زمانه  
مانند کسی است که دست بصدقه دادن کشاده باشد و دست از آن  
نربندد پس هرگاه خواهی اسبی برای خود میناسازی آماده کن اقبح  
او ثم محمل الثلاثة مطلق الیهین کیت باشد یعنی اسبی که پیشانی و  
سر پیدی و دو پای و دست چپ آن سفید و دست راست آن  
رنک و سیاه باشد کیت باشد از میان علامات می خواند شمر اغر یعنی  
بعد از این مرتبه مرتبه اسبی است که غره داشته باشد باز می خواند سلم  
و تغنم یعنی اگر باین اوصاف و علامات اسبی داشته باشی سالم خوان



بود و غنیمت خواهی بود و در کتاب مذکور از صد و پنجاه مستند  
 ارتضا حضرت امام رضا علیه الخیر و الشان روایت شده که فرمود  
 امیر المؤمنین علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة افراس  
 من الیمین و انا و فقال یا رسول الله اهدیت لک اربعة افراس قال  
 صفها فقال هی الوان مختلفة قال فیهما وضع قال نعم فیهما اشقر وضع قال  
 فاسکر علی قال و فیهما کیمشان او خن قال اعطها ابذیک قال و الرابع  
 ادهم بهم قال بعد و استخلف به نفقة لعینا لک انما یمین الخیل فزوات  
 الا و ضاح یعنی هدیه آورد امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسوی  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چهار اسب از شهر یمین پس بخد  
 آن حضرت آمد و گفت ای فرستاده خداوند هدیه آورده ام از برای  
 تو چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها را گفت رنگهای  
 مختلف دارند پس رسید آید از آن میان اسب وضع هست یعنی آنچه  
 سفیدی بردست و پای ناپیشانی داشته باشد امیر المؤمنین  
 علیه السلام جواب گفت که آری یکی از آنها اشقر و وضع است آن حضرت  
 فرمود آن را بجهت من نگاهدار امیر المؤمنین علیه السلام گفت و گوی  
 اوضع نیز هست فرمود آنها را بفرزندتان خود یعنی امام حسن و امام  
 حسین علیهما السلام بخش گفت چهارم ادهم بهم است یعنی سیاه

یک رنگ فرمود آن را بفرزندش و پس از آن سبب فرود رفتن آن نفقه  
 جهت عیال خود بدو سستی که نیست و مبارکی مختص است و آنها که  
 اوضع نباشند و این حدیث نیز در کافی مذکور است باندک تفاوت  
 تقدیر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که بعد از قتل ابن  
 حدیث فرمود که هفتاهم من الذوات کلها الا الحمار و البغل  
 و کوهت شنبه الا وضاح فی البغل و الحمار الا کون و کوهت الفرج  
 فی البغل الا ان یکون به غره سائله و لا اشتیها علی خال یعنی مکروه  
 و ناخوش است نزد ما آنچه یک رنگ باشد از چهار پایان مکرر الاغ  
 و استرمه مکرر یک رنگ باشد از چهار پایان مکرر الاغ و استرمه من ناخوش  
 میدانم نشانه سفیدی پیشانی داد و استرمه مکرر یعنی رسیده باشد  
 و بهر تقدیر خواه تا سربیدی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد  
 خواهان آن نیست و نیز در کتاب من لا یحضر الفقیه از آن امام معصوم  
 مرویست که من اوقبط فرسا اشقر اغر و اقرح فان کان اغر یا سائل  
 الغر به وضع فی قوائمته فواجب الی ولید یدخل بیته فترکها ذاک  
 الغرس فیه و ما ذاک فی مالک حناجه لیرید یدخل بیته خیف یعنی هر کس  
 برسد داسب اشقر صاحب فرجه یا غره پس غره سائله داشته باشد  
 و سفیدی در دست و پای آن باشد در دست فرمی دارم آنرا



و داخل خانه او نمی شود فقر و احتیاج تا آن اسب در خانه نباشد و نام آن  
ان باشد ظلم داخل خانه او نمی شود و این حدیث تفسیر حدیثی است که در باب  
اقل مذکور شد و نیز در **کتاب** مذکور از آن حضرت مرویست  
که من خرج من منزله او منزله غیر منزله فی اقل العتداء قلقت من ان شق  
بیر او خاج یورک له فی یومیر و ان کانت غز سائله فی العیش و لکن یلقی  
فی یومیر ذلک الاسرودا و قضی الله حاجته یعنی هر کس از خانه خود یا خانه  
دیگر غیر خانه خود بیرون رود در اقل دوز بر خورد با سبب شق که سفید  
دودست و پای یار و پیشانی آن اسب باشد ببارکت برای او آن دوز  
و اگر آن اسب غزه سائله باشد تمام عیش و شادنازی است و نمی بیند  
آن دوز مگر خوش خالی و بر می آید خدای تعالی حاجت آنرا اینست آنچه  
از احادیث مستفاد می شود و از **کتاب** این فن چنین معلوم می شود که  
قرحه و غزه و تجیل میمون و ببارکت و خصوص اسب سیاه بخارند  
و پاسبید که پیشانی و لب نالای آن سفید باشد و همچنین اسبی  
که دو پای و چپ آن سفید باشد و دست و است بر نیک بدن که  
آن را مطلق الیهین گویند از هر رنگ بوده باشد بسیار ببارکت  
و اگر یک پا نااهر و دست سفید باشد و پاها سفید نباشد از آن  
اعصم میخوانند و بد میدهند تا دوز و بر نیک و دودست سفید

اگر پیشانی سفید باشد چندان بد سفید اند و اعصم نمی گویند و اگر  
یکپای سفید باشد آن را ارجل گویند و بد دانند خصوص اگر پای نا  
باشد اگر آن حالت پیشانی سفید باشد خوب میدهند و در بعضی  
عرب مدح از هست و اگر یک دست و پای برخلاف یکدیگر سفید باشد  
یعنی یک از راست و یکی از چپ بد میدهند و از اشکال و اسب را  
مشکول و در تفیر شکل بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و یا  
محمل و بعضی یکی از آنجمله محمل و بانی مطلق گفته اند و آنچه اقل گفته  
و مذکور شد واضح است و بعضی گفته اند اگر مشکول سفید و پیشانی  
داشته باشد مکر و نه نیست و اسبی که در سفیدی چند موی سیاه  
باشد آن را غزه یا قرحه شبهه ناگویند و همچنین اگر عوض غزه خطی سفید  
از چشم نا چشم کشیده باشد یا در سفیدی غزه خطی سیاه باشد  
که راه بیرون نداشته باشد این هر سه فم را بد میدهند و از  
چشم گوید و خصوصاً که یک چشمش بود باشد آن را الخیف گویند و بد  
و همچنین اسبی که بر زبانش خطی سیاه یا در اندرون دهان یا بر خنجر  
یا در سفیدی چشم نقطه نای سیاه باشد یا در سیاه چشم نقطه نای  
سفید یا بر خنجره موهای سیاه داشته باشد و همچنین اگر بعضی  
از نازهای موی دمش سفید و بانی بر نیک دیگر باشد بد میدهند



و بعضی گفته اند انما عصم اگر ستر سفید باشد بد است و الا چندان  
مکروه نیست و اسبی که بر سینه اش بقدر یک شبر نالکتر یا بیشتر خط  
سفید باشد مبارک است **باب پنجم** در ذکر آنچه تعلق به هیات اعضا  
دارد و گوش ای باید راست و تنه چون گوش آهو و بقدر بلند و از  
یکدیگر دور و تنه سوراخ باشد و اندوشتش بر موی نباشد و سر  
بطرف راست و چپ نمایل و بخش بر تبه مست که نمایل بافتان شود  
نباشد و بلند ای استخوان میان دو گوش که محل رستن موی کامل است  
از هر دو یکسان دور باید و یکی نزدیکتر نباشد و موی کامل بلند  
و پیشانی بگوشت و چون پیشانی شیر و گاو پهن و در و فرو رفتگی  
که در استخوان بالای چشم است تنگ و بر نباید و برآمدگی بالا چشم  
زیاده بلند نباید بود و چشم هر چند سیاه و صاف باشد مانند  
چشم آهو بهتر است و در وقت نگاه کردن باید نظر را بلند و چشم را  
کشاده دارد و نتنگ نگاه کنند و اگر بعد از عقب و مانند یک بسیار  
چشم را تنگ و نظر را افتاده داشته باشد یا بیک چشم نگاه کند  
و روی را بجانب آن چشم نمایل دارد چنانچه عیب نیست و پاک  
چشم دقیق و تنگ نباید و اگر غلیظ باشد بر تبه که هنگام چشم بستن  
دشوار یکدیگر رسد عیبی عظیم است و باید که نور نظرش ضعیف

نباشد و شب گورت باشد و استخوان بینی راست و بی گوشت بلند  
و هیچ وجه برآمدگی و فرو رفتگی نداشته باشد و سوراخهای بینی  
هر چند کشاده و نزدیک یکدیگر باشد بهتر است و لبها یا باریک بلند  
و دهان فراخ و موضع دندانهای آخرین یعنی خراس قوی و پهن باید  
و میان لب و پیشانی هر چند دور تر باشد بهتر است و مجموع سر  
و موی نازک و بی گوشت و بلند و افراخته و فرجه میان دو استخوان  
زیر کلافراخ باید چنانکه در انگشت سر اسر کشیده گذرد و از کردن  
جایی که بر پوست است که عرب آن را فافق گوید بلند باید که اگر آنجا  
بلند باشد تمام کردن بلند خواهد بود و کردن هر چند بلند تر  
بهتر است و موی بالای نیز بلند باید و گوشت پاره که بر دو طرف کردن  
می باشد آنجا که وفای ضعیف یال برآمده هر چند قوی تر باشد  
بهتر و دلیل قوت کردن خواهد بود و کردن بقدر پهن باید که غبنا  
از یک شبر یا قدری زیاده و اسبی که گوشش کوتاه و گرد باشد و بر  
سیدانند و مجموع کردن از پشت افراخته و بلند تر و میانشان  
طرفین برآمده تر باید و اگر اصل کردن یا میانشان افتاده باشد و تنگ  
و برآمدگی که در آخر یال است بلند و از شانته دور و شانته پهن تر  
کوتاه و بر گوشت چنانکه اگر دست زنند پشت را ندزد و کف را



پشت پیوسته و در ندادن کوناه و در اسب نر بلند باید وزان  
و کفل پهن و پر گوشت چنانکه زاهها از یکدیگر دور باشد و دو  
طرف کفل یکسان بر تبه که هیچیک بر آمده تر از دیگری نباشد و  
استخوان دم راست و کوناه و موی آن بلند نباید و مکر و هست که  
دم را بیک طرف میل دارد و علت این عادت می باشد و همچنین  
مکر و هست که دم از کفل بیرون آمده تر نباشد و این در اصل  
خلقت می باشد و زیر کردن آنجا که سینه بند گذرد پهن و  
اصل سینه نیز پهن و کشاده و پر نباید و دو گوشت پاره که از دو  
طرف سینه بر می آید هر چند بیرون آمده تر نباشد بهتر است و  
آمدگی هر دو یکسان باشد و در استخوان پهلوی و بیکدیگر  
پیوسته شکم کشاده نباید و دو خصیه مثل یکدیگر نباشد و  
بسیار بزرگ و او بخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از دیگری باشد اصل  
یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و ذکر بلند نیز  
ناخوش و مکر و هست و استخوان بازو که میان شانه و ساعدات  
کوناه و استخوان ساعد که باین تر از بازو است ذراع نیز گوشتی  
و بلند و گوشت چون ذراع سنگ نازی نباید و باریکی میان  
استخوان ذراع کوناه و استخوان ساق باری نیز کوناه و دو گوشت

و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان بالای ساق بلند باید و  
چنبر گفتند اندک و وسط ساق پا را اگر از پیش ملاحظه کنند باریک  
نباشد و اگر از پهلو ببینند پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند متوسط  
نباید و زانو ها بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه و نرم  
و خردگان دست و پاچه که از اعصاب روع و ترکان بخار و لوق گویند  
قوی و کوناه نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست و گاهی بچپ  
مایل باشد این عیب در پایش تر از دست می باشد و همچنین نباید  
که زات بر سم نباشد بلکه بقدری خمیدگی داشته باشد و این را  
در پا چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه و میان نمی نباید و سر  
بطرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند و عقبش تنگ  
باشد ملوم است و از انوشیر فان منقولست که گفته بهتر است  
است که سر عضوش و از سر کوناه و سر عریض و سر غلیظ و سه  
و وسیع و سه صاف و سیاه نباشد اما سر عضو دراز گوش و کردن  
و درانهاست و سه عضو کوناه استخوان دم و خردگان و پشتات  
و سه عضو پهن پیدایش و سینه و گردن و سه عضو غلیظ موی  
کاکل و عصب دست و پای و زانها و سه عضو وسیع سوراخ  
بینی و زیر کردن و شکم است و سه عضو صاف موی یال و پوت



کفل و اصل چشم او سه عضو سیاه چشم و لب و سیم **باب ششم** در  
اتمام آنچه متعلق است باندام و ذکر علامات نجابت و قندی هر کوه  
اسبی قابلیت تربیت دارد مگر آنچه هر چشم و بینی نداشته باشد  
و آن دو نشانه است در دست و بازو و از طرف اندرون دو نشانه  
در پای نزدیک زانو نیز از طرف اندرون مانند چرمی که آتش دیده  
باشد سخت و به هم کشیده **و از کتب** این فن چنین معلوم می شود که  
این نشانه ها اثر چشم و بینی است ازین جهت که کوه وقتی که در شکم  
مادر است سر خود زاده و زیر شکم خود بیدار و چنانکه چشم ندارد میان  
دست ها و بینی در میان پاها واقع می شود و بدین سبب این نشانه ها  
به هم پیوسته پس اگر این علامت ها چنانکه مذکور شد نباشد معلوم  
شود که در شکم مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست  
**اناد و کتاب** من کلا محضر الفقید از حماد بن عیسی منقول است که گفت از  
منبع حقایق و دقائق امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چرا اینها  
دو دست چهارپایان دو نشانه ای باشد بشکل ذراع آن حضرت فرمود  
این وضع سوراخ های بینی است وقتی که در شکم مادر بوده و این  
حدیث تکذیب سخن سابق می کند و بنظر عقل دوری نماید  
که هرگاه چشم مادر میان دو دست باشد بینی میان پاها باشد

و بالجمله علت حدوث آن هر چه باشد از دل نجابت است و اسپه  
که خالی ازین نشانه ها نباشد معیوب و مذموم می دانند و چنین  
گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی دست است بایکدیگر  
موازین باید کرد اگر آنکه زیر زانوی دست بلند تر باشد بهتر از آن که بالا  
زانوی آن اسب البته تند و دوند و خواهد بود و در بنا خلاف این  
یعنی آنچه زانوی بلند از زیرین باید و اگر این صورت اگر چه نادر  
و کم یاب است و خوش تر نیست بلکه اگر عکس این باشد بنظر خوش تر آید  
**اما از حدیث** علامات تنبلی و دوندگی شمرده اند **و دیگر از علامات**  
نجابت آنست که بلندی روان میان هر دو سوراخ بینی تا میان  
هر دو چشم مساوی نباشد با استخوان بازو و استخوان بازو از آن  
بلند تر نباشد و اهل هند در این باب اهتمام تمام دارند و این را  
نشان عمده در خوبی میدانند **و دیگر از علامات** آنکه بلندی کردن  
یعنی از محل رستن موی کاکل تا سر ووش که آخری است مساوی  
باشد با مجموع پشت و کفل که اول آن سر ووش و آخرش محل  
فرورفتگی دم است و در وسعت سوراخ بینی نیز بنا لاف بسیار  
نموده اند که در دیدن از هر یک در نفس کشیدن عاجز نباشد  
و گاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت زایدین علت



شکافند و بدیهیات کنند که در نفس عاجز شود و در وقت  
دویدن نباید که دست را بلند کند چنانکه موضع گذشتن تنک  
نزدیک شود اما بشرطی که سر هم آنقدر بلند نشود بلکه او بخت  
باشد **و چنین منقول** که عبد الرحمن ابن تم الحکم وقتی که حاکم کوفه  
بود هزار اسب را در معرض دوایندن آورد و این اقصی سدی را  
که اسب دواینی و اسب شانس میشود و معرفت طایفه سوال  
کرد که ازین هزار اسب کدام یک سبقت میگیرد اشارت بنادبانی  
کرد و گفت این اسب هر پششی بگیرد اما همان لحظه بی مهر بعد  
از آنکه اسبان را زد و ایندند همان نادبان از مهر بگذشت و همان  
لحظه هر دوازده رسیدند بجز سبب حکم کردی که این نادبان تراست  
گفت دیدم که در وقت نزدیک شانه را بلند میکرد و دیگر را می گذاشت  
و مجموع دست و پای راست و همچنین دست و پای چپ را برایت  
حرکت نمیداد و دست را بطریق بر میداشت که موضع گذشتن تنک  
نزدیک می شد و این علامت جلای و تندیت پس پرسیدند  
چون دانستی خواهد مرد گفت سواران یعنی او تنک بود و در نفس  
زدن عاجز می شد **باب هفتم** در دوایر و سایر علامات هر چه  
که در موی بهم رسد باعتبار شباهت آن را دایره گویند و دایره

در چهار موضع اتفاق شوم و مذکور **اقل** میان سینه **دویم** در  
باحوالی آن **سیم** دو طرف ران از چپ و راست آنجا که کاهی است  
خود را میزنند یعنی تهی گاه **چهارم** میان پیشانی یک دایره نباشد  
خوب است اما اگر دو دایره نباشد بسیار بد است و اگر دو دایره که در اسب  
نباشد بعضی مکر و غیبت است و طایفه از متأخرین گفته اند بر دو  
استخوان که از طرف راست و چپ بر گوش برآمده اگر دایره نباشد  
بد است و بر بالای پیشانی زیر موی کامل اگر دو دایره نباشد بسیار  
خوب و اگر یک دایره نباشد یا اصلاً در آن موضع دایره نباشد بد است  
و چنانکه اسب یک چشم یا بی چشم باشد اگر در عوض کردن دایره  
نباشد چنین گفته اند که اگر بدوش نزدیک مکر و هست و اگر بزرگ  
سینه نزدیک تر است خوب است و در زیر کردن و اطراف سینه اگر دو  
دایره نباشد مبارک است و بر پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکر و هست  
خصوصاً جانب راست و بر راست از طرف بیرون یا اندون اگر  
دایره نباشد بعضی مکر و غیبت است و اسب و قتی که سینه است  
سر را بجانب راست و چپ اکثر اوقات حرکت دهد بد میدانند و اگر  
که بر دو جانب کردن یا سینه چون در بادام فرو رفتگی داشته باشد  
مبارک است **و از اصل منقول** که دایره زیر موی کامل از خوب



۳۵  
میدانند و همچنین اگر بر لب ناله دوازده باشد نوزد یکدیگر  
خوب میدانند و اسبی که بدوی و سینه اصلا دایره نداشته  
باشد بد میدانند و همچنین دایره ذراعیه و دایره زیر گوش  
را بد میدانند و اگر در زیر چشم یا زیر ذنوبی دست و پای از هر  
اندون یا لب زیرین دایره باشد مگر فیه میدانند و دندان  
بلند از لب بلندتر باشد یا آنکه دودندانش از سایر دندانها  
بلندتر باشد و همچنین اسبی را که بر بوده دست بر زمین زند بدی  
داند و بعضی علامات دیگر همان دارند و خوب میدانند و در عوق  
کنند که اگر اسبی متصف باین علامات باشد هرگز بیمار نمی شود و  
نمی گردد و نمی میرد از این مقوله سخنان دارند که هیچ غافل در تکذیب آن  
تا نماند و در حکایتی غریب در مقام منقول است که طایفه از اهل هند  
موسم آمد شد گشتی در عدن بودند شخصی اسبی را در معرض فروختن  
در آورد مردم هند که آن اسب را دیدند رغبت تمام در خریدن  
آن اسب نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و بشوق تمام خریدند  
شخصی از ایشان سوال کرد که این اسب چه خوبی دارد گفتند هرگاه  
پادشاه اسبی باین علامت داشته باشد صد سال عمری کند و هرگز  
پیر و غنا و بیمار و غیش و بعد از آن بخانه هندیان شدند

۳۶  
و پیش از رسیدن پادشاه خود کسی نژاده آن فرستادند و از جفا  
او نیز احکام نوشته نامه تسلیم بر سفارش و تاکید خدنگاری از اسب  
بهر رسید تا وقتی که بد خانه پادشاه رسیدند و او را خبره او کردند  
از غایت خرمی و خوشودی با حضار مجلس با استقبال شتافت چون  
بدر خانه رسید بار قفا این اسب را سجده کرد پس متوجه بیکان یگان  
از اعضایش شد و وقتی که بغض آمده که گفت ای بد اسب لکدی  
سینه آن پادشاه زد که همان لحظه ریشه حیات که شیرازه النیام نفس  
و بدنت کسخته شد و آن خرمی بسو کواری مبدل گشت و این معجزه  
تلبیه است بر آنکه محض کمان و قوفهم این قسم اعتقادات نباید داشت  
و بیدایلی عقلی و محبتی شرعی فریفته سخن خود نمایان نباید شد  
و جز خدای غا لور را سجده نباید کرد **باب هشتم** در بیان اقسام اسبها  
و خواص هر یک بدانکه بهتر از اقسام اسبی است که بد و نادر عربی است  
و اسبان طوایف عربی چندانی بایکدیگر تفاوت ندارند و از همه بهتر  
اسب جامع است که در حوالی کوهستان و زمین صلب نشین داشته باشد  
ازین جهت که دست و پای کمره از آغاز تولد بسک لاخ و زمینهای  
غادت می کند و شوق یا خست می رساند و این قسم را که عربی غالب است  
حقیق گویند و در دیدن از همه اسبان پیش است و در اقسام جنگ



و باز می که محتاج بحر کهنای مختلف باشد اطاعت و فرمانبرداری  
بیشتر از سایر مرکب می نماید و شکل و جایش در نظر از همه خوش تر  
و جلوه گر است و در طلب هر گونه خواش و گریختن از هر قسم مکر و  
سایر مرکب بگریختن است اما چون نازک اندامی باشد و اکثر در  
صحرای های هلاک و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر زمینها و خفته باشد  
صبر ندارد و در دیدن نیز زود عاجزی شود بخلاف اسبان  
ترکی که عربی بزدون گویند چون در اصل خلقت کوتاه خانه و دست  
استخوان می نداشتند و نمایش تنده و بیج و خم حرکت باسبب تازی می رفتند  
اما اناناب ریاضت و صبر بر دست بیش دارند و چون مولد و منشا  
و موطن ایشان اکثر کوهستان و زمینهای صلب است از آغاز تولد دست  
و پایشان بخیج جو کرده سم و استخوانشان کمال صلابت پیدا کرد  
و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابق در ترک بسیار  
در عربی که است از این جهت که خل و نازک اندام در وقت ازدواج اگر  
کوه و دشت و پیشه آب و سبزه و این قسم را مورد نکار و نک در  
نظر دارند نقطه نیز با الوان مختلف صورت می پیبرد و اگر همین رنگ  
روان یا خمرای هوار یکسان در نظر است نقطه جز بیک صورت  
بندد و گفته اند اگر کسی رغبت تحصیل الملق با ملکی را بخواهد داشته

باید در وقت ازدواج جامه یا چیزی بنگارند که بنیای که اسب را  
بان الفتی باشد بطریق که خواهد در نظر اسب بدارد که این معنی  
و سبیل الوان اختلاف گرفته می شود و اسبان ترک اکثر راهوار و سبیل  
ندرت بعضی تند و دوند می شوند چنانکه **نقل کرده اند** که یابوی  
در دوش و شب و یک روز نود و فرسنگ تاخت کرده اتا بیشتر کند و کا  
میباشند و عرب مرکب کند خصوص یابوی را کودن می گویند و آدم که  
شعور را باعتبار تشبیه بیابان کودن می گویند و **قسم سیم** از اسب  
آفت که پدرش عرب و مادرش کودن باشد و از اینجهین گویند قسم  
دیگر که عکس این باشد یعنی پدر کودن و مادر عرب مقرب گویند  
این دو قسم در بعضی صفات پیدر شبیه و در بعضی بنادر و در حد  
ثواب داشتن همین و بروز آفت چنانکه در باب اول از این جمله  
مذکور شد و نیز **در کتاب کافی** از ابن طیفور روایت شده که گفت  
سألتني أبو الحسن عن صلوات الله عليه أي شيء تركب حمات فقال  
بكم اتبعته قلت بثلاثة عشر دينا فقال ان هذا هو الشرب ان شترتي  
حمات بثلاثة عشر دينا و اتبع بزدونا قلت يا سيدي ان مؤنة البرد  
أكثر من مؤنة الحار فقال الذي يؤون الحار هو يؤون البرد و انما  
فعلنا من ان يبطد ان مؤنة قعاب امرنا و يغبطه عدونا و هو مشوب



۴۹  
الینا اور الله رزقه و شرح صدره و بلغه امده و كان عوناً على حاجته  
یعنی بر رسیدن ازین حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که بر سوار  
می شوی گفته بر الاغ فرمود بجند خریده گفتم بسزده دینار و مراد  
از دینار یک شال شرعی طلای مسکه دلاست فرمود این اسرافست که  
الاغ را بسزده دینار بخری و یا بونیکری گفتم ای سید و سرور من خرج  
یا بوی بیشتر است از خرج الاغ پس فرمود آنکه نموت و خرج الاغ را بمیل  
خرج یا بوی اینز می دهد مگر ندانسته که چهار پای هر کس بر بندد از آن  
توقع امانت در غامله یعنی جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد  
و خشمکین سازد بسبب آن دشمن نازا و آنکس بدست و با او برین  
باشد هر این حق تعالی پیاپی میرساند و ذی او را و کشاده می گرداند  
سینه و دل او را و میرساند با و آنچه خواهد و بدست آن چهار پای  
جهت بر آمدن حاجات او و چنین ظاهر میشود که این طیفور قدرت  
بر خدایدی سبب عینوند داشته و اگر آن حضرت او را بخزیدن  
یا بوی ماورین ساخت و تحصیل عینو فرمودی **باب هفتم** در بیان  
تفاوت میان نادیان و خل در بعضی از اوصاف و ذکر جمالی از صفات  
و بهر آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل و اندام و علاقات مشترک  
میان هر دو قسم امکر بلندی و کوتاهی کف چنانچه عینای نیربان واقع

و همچنین کوتاهی کردن در نادیان انقد عیب نیست که در اب نرینا  
دوران نعل تر بهر است اگر فراخ باشد یا بیش است خواهد بود و **بیکر**  
بسیار خفتن در نادیان عیب است اب نر اگر بخوابد و در خواب ناله کند  
پسندیده او همچنین در علف خوردن خلایق آهسته آهسته علف بخورد  
و ساعت بساعت سر بر داشته زمانانی توقف نماید بخلاف نادیان  
که باید علف را بزودی تمام بخورد و توقف نکند و در ترجیح یکی ازین  
دو قسم بر دیگری از هر طرف بحثان گفته اند و در **طریق غایت** از حضرت  
رسالت صلی الله علیه و آله ترغیب برداشتن نادیان روا شده  
از پنجه که هم منفعت سواری حاصلی شود و هم کرم می آورد و یکی  
از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ بر اب نر سوار نمی شد  
از سبب آن بر سیدند گفت خل در اثنای حرکت بول را محبوس میداند  
و گاه باشد که باین علت می ترکد بخلاف نادیان که هر گاه ضرور باشد  
بول می کشند و بدین سبب سببی نمی یزیرد و بعضی مطلقاً خل را  
بهتر میدانند ازین جهت که توانا تر و صبور تر میباشد و آنچه تحقیق  
پیوسته و از قدما منقولست که در غارت و شجوع و سایر مواضع  
که احتیاج به پنهانی طلب باشد نادیان چون شیهه کمتر پیکند و خبر  
و در جنگ صف یا قلعه گیری خل مناسب است چه خوی تر و جهنده تر



و تندتری باشد و در شفته ها و زحمتها اسب خصی ازین جهت که  
صبر بر تحمل محنت و زحمت بیشتر دارد و اکثر اقسام اسب خصوص فحل  
کافی اخلاق ناخوش میدارند که بعضی از آنها ناز و معالجه و تدبیر قابل  
می شود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شناختن اسب معرفت  
آن عیوب ضروریست بحسبلی در این باب مذکور می شود از آنجمله  
که می گوید و یکبار و باین طریق معلوم میشود که از آوازه ها و اشکال  
مهیپ متاثر نشود و اگر نادانان را بدین شبهه نکشد و از جمله عیوب  
اویز آنست که چپ باشد یعنی دو داخل شدن آهنا یا بر آمدن بر  
خافای بلند دست چپ را پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل  
خلقت باشد اما آنچه اکثر حادث می شود اول حروفی است که از همه  
بدتر است و آن چنان باشد که در موضعی بایستد و هر چند تا زبان  
نشد حرکت نکند و یکبار ترسانی که از اکثر چیزها برسد و یکبار  
گرفتن و لگدن و گاه باشد که چون سباع شود و یکبار کشی چنان  
دهند و لحام را بدندان گیرند و هیچگونه ناز نمی آید و گاه حرکت های  
ناخوش کنند و سوار را مشرف بر افتادن گردانند و یکبار آنکه در راه رفتن  
یاد و بدین بجانب راست و چپ میل کنند و گاه باشد که هر دو طرف  
رود و هیچ وجه راست نرود و دیگر شوی و آن منع کردن است از سوار

و گاه این معنی نیست باینکه شخص خاص باشد و بسبب عداوتی و بعضی  
اسبان خصوص در دین و امانت می شوند و دیگر منع و پند یا لحام کردن و رضا  
در فعل کردن اما اکثر اسبان بدین فعل قوی و سخت نمی باشند و  
تأثیر یا سخت میدارند و دیگر عشا که می کشند می باشد از سختی دست  
یا یا از کاهلی و گاه علت آن امراض سینه باشد و دیگر نقصان در آب یا ریه  
روان دیگر بسیار نشان دادن دم و اطراف و گاه باشد که در الودگی ببول  
و سایر کثافتات این حرکت بدست واقع شود و هر چه از عیوب مذکور  
علاج پذیر است معالجه آن در موضع مناسب مذکور خواهد شد و بعضی  
احول را از جمله عیوب شمرده اند که چه بدنام است اما اسب حول زامبارک  
میدانند و میگویند لدا ل حول بوده **مرحله نایب** در آداب تربیت و  
شرح سابقه و ذکر سایر این مراكب و آن نیز بر نایب شملت **نایب اول**  
در متعلقات از ذواج و تربیت کرده نامنکام سوار پی و فحل و مادران  
هر دو نجیب و خوش رنگ باید و اگر نجس باشد بهتر است و مادران را  
پیش از آنکه ببالا رسد فحل نباید افکند ازین جهت که مغز استخوان در  
سال سیم قوی می گردد پس اگر در آن سال آفتاب کرده هم مادران ناقص  
و هم کره ضعیف و بی قوت خواهد بود باید که اول مادران را چند روز  
سواری کنند چنانکه اندک میل بلا غری کنند و بعد از آن فحل و مادران را



بیکدیگر نمایند تا هنگامی که آثار و غایت از هر دو جانب ظاهر گردد و بعد  
از آنکه در فصل یک هفته صبر نماید کرد بعد از هفته اگر غایت باشد  
باز بجهانند و همچنین ناسه خوبت پس اگر در یکی از این مراتب باز گرفته باشد  
بعد از چهل روز مسخری شود و علامتش آنست که در جهت ندارد و غل  
مافعی شود و علامت دیگر آنکه پستانها سیاه می شود و چنین گفته اند  
که اول جانب راست از ایشان راست شروع مدوم و سیاهی کند کرده  
فر خواهد بود و آنکه ماده **و از رویان** منقولست که وقت اجتماع اگر با  
حبوب بود کرده ماده صورت می بندد و نیز از ایشان نقل شده که  
بهترین اوقات جهت فعل نکند چنان ماه کانون الاخر و شباهاد  
از و نیشان است که بخانه و یک روز بعد از خود و جلال با انجام میرسد  
و فارسیان را اعتقاد است که بجز من فضول نیست و دوم از ماه ناه  
بیت و سیم است که مجموع سه ماه و یکروز آخرش دوازده روز قبل  
از خود و است و ظاهر این معنی نیست ببرد و گری بلاد متفاوت می  
باشد و ضابطه آنست که ملاحظه حال کرده نمایند که در وقت اعتدال هوا  
اول دمیدن علف متولد شود و مدت حمل با اتفاق کمتر از نه ماه نمی شود  
و در اکثر آن خلاف کرده اند بعضی یازده ماه و هشت روز گفته اند و  
یازده ماه و یازده روز و طایفه دوازده ماه بخوبی کرده اند و گویا چندی

در شکم نمایند قوی تر خواهد بود و باید که در آن مدت شاد بماند و اندک  
و سواری نکند و بهیچ وجه زحمت نرساند و بعد از تولد بهتر است  
که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب استی یا نافی دیگر بیشتر شود  
حیوان دیگر پرورش دهند و بعضی خرمایه میدهند پس اگر خواهد  
بزرگ و قابل سواری شود و برنک آید و صاف شود و مویش شیرکار و  
اگر غرض سبکی و دووندگی باشد شیر کوسفند و اگر قوت ایستادگی  
مطلب باشد شیر شتر بدهند و بعضی در همان چند روز اول بعلف  
عادت دهند بعد از آنکه استخوان سخت شده باشد جو میدهند  
از این جهت که او سایر جویب سبک فرو بخت سینه بهتر است و  
ذرت دهند و بعضی گفته اند که بهترین تربیت های گزیده آنست که در  
زمینهای سخت و سنگ لایخ آنقدر که دشوار نباشد از علف مادر  
ندوانند که هم واستخوانش بصلابت و سختی برآید و اگر متوسط باشد  
باشد یعنی بسیار قوی و ضعیف نباشد یکسال و نیم سواری می  
گردد و از هجده ماه شروع در سواری کنند چه اگر قبل از آن سوار  
شوند پشت و دست و پا است و مزاج ضعیف می گردد و اگر از آن  
مرتبه تاخیر کنند سر سخت و حرون و دست پاستکزی شود و بعضی  
گفته اند مادریان را در چهار ماهگی سوار نماید شد و اگر زیاد



ضعیف یا قوی باشد تاخیر یا تقدیم سواری جایز است **باب دوم**  
در آداب سواری اول که زمین بر پشت کوه گذارند هر چند تنگی  
و بدخونی کند پسندیده ازین جهت که علامت سختی و توانایی است  
و اگر در آن وقت بدخونی باشد سست و گاهل خواهد بود و اگر  
زیاده سرکشی کند چدار بر دست و پا میکند بر گردن انگشت و اگر  
در زمین هموار میسر نشود میان آبی عیق برده بچدار و میکند مقید  
سازد و دوسر روزی آنکه کسی سوار شود قدری زاه بگرداند  
و هر روز مقدار کمی گرداند نگاه شخصی کوچک سبک صاحب و قوت  
سوار شود چه در اوایل اگر سوار سنگین تر او نشیند پا و دست بیشتر  
ست شود و چندان ترقی نکند و باید که آهسته بزانند مقدار که  
دشوار نباشد و در روز قدری بر مسافت زیاد کند و بعضی  
روزها استراحت فرمایند و سوار شوند و این امور نظر بضعف و  
قوت کوه مختلف میشود و عنان زاده دست باید گرفت که هیچ طرف  
مایل نباشد و زیاده سست نباید داشت و سخت نباید کشید  
که میل و اعتقاد سوار بر زبان و کتاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب  
سبک زاده و بعقب میل نکند مگر در مسافتهای نگویند و از هر چه کوه  
رو میکند با هستی نزد آن باید برد و گاه باشد که درستی نیز باید کرد

و از مواضع بلند و جاهای وسیع مانند جدا و ل و غیر آن بجهانند  
و در آشنای رفتار بزانند که باعث حرونی میشود و در هر باب باید از  
وحشت باید کرد تا هتکاهی که رفتار را بیه که قسمی است میان ترککان هر  
قائم شود و علامت آنست که باها را بجای دست میرسانند یا گذرانند  
و هر چند پیشتر گذارند بهتر است و چون در این رفتار چابک شود  
گاهی باید دوا بپند و در دودیدن تعلیمها نباید داد که از راست و چپ  
بگردد و باندک اشاره بایستد و بعد از آنکه در آبیه تنیده شده و  
دودیدن را بجای کمال رسانیده باشد تعلیم بویه باید کرد و آن مرتبه  
است از دودیدن بجای کمال و تنیدی زیاده و نیز کورت و نباید آموخت  
و آن میان رفتار و دودیدن و آن دو قسم در رفتارهای دور که قطع  
آن بنزدی مطلب باشد ضروری شود و ازین جهت که دوا بپندن  
در آن قطع مسافت باعث هلاک اسبی گردد و بر رفتار هموار و اندن  
و رخصت و فغانی کند و قسمی دیگر که از اعزبان همچله و ترکان نور و کومند  
روشن استرو و یا بوس و در اسب عربی نادری باشد مگر بزمجت  
بسیار بیاموزند و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید  
و هیچیک را نباید بگوا میخته سازد و دیگر تعلیمها که در جنگ ضروری  
شود نباید کرد مانند که دشمنان و جستهها و ایستادن آنها هر یک در جنگ



خود و الت تعلیم چهار چیز است عنان ازین جهت گویند که بدین  
پیوسته است و کتاب و خوب تعلیم و نازبان و اما در پیوسته عنان داد  
باید داشت و گاهی بنا بر کتاب یا تعلیم اشاده باید کرد که قدری خبردار  
شود و قطره را تمسک کوذاند و اگر در روش غلط کند باشد و عنان  
اکاه کوذاند و در هچله این دو اشاده زیاده باید کرد که پیوسته و کتاب  
و تعلیمی قطره را بیفزاید و بعنان هوار شود و در رکاب دو باز از آن  
صیرع تر و تند تر در پیوید و تا ختن چندان احتیاج بعنان نیست و اکثر  
اوقات از همیشه تنها مقصود حاصل میشود اما در قسم ثانی گاه باشد  
که محتاج بنازیانه شود و در باز داشتن مدار بر عنان است و اسبی و اگر  
اخلاق بد باشد بکامهای مختلف بر سر کنند که مگر یکی از آنها در تعلیم  
بیشتر مؤثر آید **و از قاعده** آداب سواری آنست که در وقت سواری و بنا  
کند اشتن بر رکاب بگوید **بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله**  
**المحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لوه الا ان هدانا الله**  
**سبحان الذی یخیر لنا هذا و ما كنا لاله مفرینین** یعنی سواری می شوم بد  
کاری نام خدا و هیچ بازگشتی از بدی و توانایی بر یکی نیست مگر بسبب  
او سپاس و ستایش خدای ذاکراه نموده ما را باین سواری و موعودیم ما  
بر تیر خود دادیم باینکه اگر او ما را راه نمی نمود یا که و منزه است از هر چیزی

اتکسی که سحر کوذاند از برای ما این چهار بنیاد در خالیتی که در وقت  
برابر او نبوده ایم و حریف او نمی شدیم **و در کتاب کافی و تهذیب آن**  
کلیات علیه و الله افضل العتوات روایت شده که هر کس در وقت  
سواری این کلمات را گوید محفوظ بماند و چهار بنیاد و با هم  
که فرو و آید **باب سیم** در آزاله اخلاق ذمیمه آنچه قبل از این از  
صفات و اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از ناشایستگی و بی  
وقوفی سوار حادث می شود چاره آنست که بیادیت و در شبتهی در دفع  
آن سعی کنند که آن غادت را با لکند و فراموش کنند و اگر سبب آن  
نریزی و توانایی زیاده باشد بر ریاضت و سواری زایل گردانند و  
بعضی اسبی را که حریف و کنند و در یک موضع بایستد آهن پاره کر کنند  
و بوسه کر نیاتف گذارند که ترسد و گاه باشد که سواری بوز نفع  
**و شیخ جلیل القدر** علی بن طاووس علوی در کتاب امان الاخطار نقل  
کرده که این آیه را بنویسند و بر گردن اسب حرون بینا و یزدند و بر کوش  
**و بخوانند** **بسم الله الرحمن الرحیم** او گوید **و انا خلقناهم مما عجلت**  
**ایدی بنا انشاءهم لهما ما لکون و ذلکنا هالک** فتنها را گویند و فتنها  
یا ککون و سرکشی و دندان گرفتن اگر تیردیت زایل شود چاره آنست که  
دندان و خصبی که دنت و بعضی از اسنان سرکش را گفته اند بکشد



دشت زیاده بر دیگر اسبان دارد که در دو ایندن آن مهر و بدر و آید  
و چندان میدود که سوار را بیند از دین قسم قابل علاج نیست  
و در شمس بر لطایف تدبیرات تاثیر میکند **و چنین روایت شده**  
که در شب معراج هنگامی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
اراده سواری نمود براق شومسی گرد پس جبرئیل علیه السلام دست بر بال  
او گذاشته گفت شرم نندازی از آنچه می کنی بخدا سوگند که سوار شده  
بر تو بنده از بندگان خدا ایدش از محمد عزیز و گرامی تر نزد خدا اید  
پس عرق شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شد و قرار گرفت نا آن حضرت  
بر او سوار شد و بعضی از اسبان مانع التزویر می باشند یعنی هنگام  
فرود آمدن هر که نای ناخوش می کنند که مانع فرود آمدن سوار باشد  
و اگر علتش آنست که زخمی در پشت داشته و هنوز چرك آن پاك نشده  
ظاهرش هم امده او آن چرك در میان مانده بسبب خارش پشت اند  
حرکت سوار اسب را خوش می آید و مانع فرود آمدن می شود و بعضی  
آنست که موضع زخم را بشکافند و هر کسافتی داشته باشد هر روز او را  
بقانونی چند که در مرحله معالجات مذکور می شود بشانند و منع از  
فعل اگر علت آن ناشایستگی فعل بند باشد که از آغاز رسیده و شدیده  
بلطایف چاره گزینند و اگر سببش سختی و خشکی هم باشد در وقت

پیشتر هم واجب کنند که تراشیدن دشوار باشد و شکستند و زیاده  
از قدر ضرورت نگیرند **و این جمله** آداب فعل بستن آنکه اگر سوار  
بیک طرف مایل باشد از آن طرف زیاده تر بگیرد و از جانب دیگر کمتر  
فعل که اطرافش متفاوت باشد چنانکه طرف قوی از فعل بخوابی که کم  
گرفته اند افتد و طرف نازات بخوابی که زیاده گرفته و گفته اند که اگر بیک  
نوبت چنین کنند آن کمی زایل می شود و در سگندری اگر علت آن  
کاهلی باشد البته زجر و نادیب نباید کرد **و در کتاب** من لا یحضر  
الفقیه از منبع حقایق و دقائق امام جعفر صادق علیه السلام روایت که  
اضربوها علی المشار و لا تضربوها علی النقاد فاتها تری ما لا ترون  
یعنی بزنی چنان بر پاییان زار و سگندری خودن و مزیند مردم  
کردن از آن جهت که چیزی می بینند که شما نمی بینید و در منع از انجام  
مکروه نه زانبتک آوده کنند **و در کافی** منقولست که هرگاه دم  
گند یا منع از انجام نماید این آیه را باید در گوش او باید خواند افتخیر  
ویر الله یتغنون و لعلکم من فی السموات و الارض کونوا و کونوا  
الیهم و یجعون یعنی آیا بخیزدین خدا میخواهند و خال آنکه مر خدای  
کردن نهاده هر کس در آسمان و هر کس در زمین است بر غیبت و گوا  
و هر بسوی او باز گردیده می شود و در تفسیر این آیه بعضی گفته اند



تمام اهل آستان و طایفه از اهل زمین بر غبت فرمان برداری نمود  
و طایفه دیگر بکراحت بعضی گفته اند ثقلین یعنی جن و انس بکراحت  
اطاعت نموده اند و باقی مخلوقات بر غبت **باب چهارم** در آداب آب  
و علف دادن چون اکثر اوقات تربیت است در اوایل ایام با انجام رسید  
و بسبب ریاضت سواری لاغر شده علف تازه نباید داد تا قوی گردد  
و در هر سال قلچهل روز علف دادن اخلاط فاسد را دفعی کند  
و رنگ بدن و موی را صاف و روشن می گرداند و باید که علف بیاض  
تازه باشد چه اگر درشت یا نایل بخشکی شده باشد چندان فایده  
ندهد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد  
و بعضی گرم باشد نباید کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم و تاخیر نمایند  
که مرتبه مرتبه رسیده باشد و پیش از بر آمدن اقباب بدو نهند که  
شبیه بره باشد و که هر نوبت آن قدر که سبک دست توان گرفت  
بدهند چه اگر بکثرت بسیار دهند زود میرود و دل زده خواهد  
بود هر چند روز قدری فک باید داد که باعث کوارایی و بسیار  
خوردن علف می شود و اگر غلظت نمود بسی وجیر بدهند و در  
ایام علف خوردن سواری بسیار که باعث رنج و ماندنک شود  
نباید کرد و بعضی در این ایام جو نمیدهند اما بهتر است که هر روز

پیشین ده یک یا هشت یک آنجه عادت داشته جو را در آب خیسند  
تا شام انگاه باسب دهند و مادریان را بیشتر نیز توان داد و بعد  
انجام ایام علف یک دو هفته هر روز قدری جو رنجه و ریزه کرده بنا  
نصف آن گاه بنمایزند و بدهند اما سر نازده باشد نباید داد  
که در میان داد و داد کرد و غیر ایام علف اسب لاغر را قوی خواهند جو نیم  
گرفته را در آب بخشد و اندک با جو رنجه خشک آمیخته بخورد و آب  
دهند چه اگر بسیار بایکد یکر بنمایزند ترش میگرد و اسب غشیت  
بآن نمی کشد و اسب لاغر و کوزه را این غذا کمال مناسبت دارد و بعضی  
جو رنجه تر و خشک را با هم آمیزند و نصف محبه و نوع جو بختند داخل کنند  
و باسب دهند و بختن با کوفتن جوازین جهت است که زود هضم  
و جو رنجه اگر چه زود فربه می کنند اما در هوای گرم باعث دیگر امراض  
میشود پس اگر ضرور باشد در طای خشک بنهند و آب بر بدن و  
خسیره بریزند و در وقت تشنگی آب برف و بخی بدهند و گفته اند  
که هیچ چیز اسب را چنان چاق نمی کند که رنجی را قیام کرده و با جو رنج بخت  
امیخته اند که اندک بدهند و در وقت جو نیز یکدست و رشت جو نباید  
داد که باز کوفتن جو در هیچ حال خوب نیست و اگر بختی از گوشت خوک  
باشد بهتر است و در هر مرتبه قاعده آب دادن مراعات باید کرد چه



اگر زیاد بدهند اعصاب ست شود و اگر کم دهند احشا خشک  
و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان کرم سه چهار مرتبه  
آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد و باعث قولنج می شود  
خصوصا اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر اسبی را چنان غارت داده  
باشند آهسته آهسته انقادات را نباید گرفت که اگر یکبار قطع کنند بنا  
باشد که کلو و جگرش خشک شود و می کشند و اگر چنین کنند بعد از قی  
انکه آب باید داد تا بنشاط آید و گاه و اندک اندک باید داد و آنقدر که  
خواهش تمام داشته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است چه بسیار تار یکی  
چشم و کاهلی آورد و در کوفتای تاب و در زاده و در بی صبر گوید و اندک خلاف  
جو که یکبار و دادن بهتر است و بهترین اوقات اول شب است و بعضی بعد  
وقت غارت می دهند و آن باعث امراض میشود و اما گاهی که قدر غارت  
نخورده باشد اگر تنه آنرا بامداد بدهند شاید و اگر زخمی رسیده  
باشد آفتب جو از اکثر غارت باید داد خصوص در اسبان نر و در  
اسبی را که بسته باشند و چندان حرکت نکنند در هر هفته یکبار  
جو کمتر از غارت باید داد که نفع بسیاری دارد **باب چهارم** در طریق خدنگ  
و قواعد تضریر انجمله آداب که در تربیت اسب ضرورت پاكیز کی  
موضع و تیمار صبح و شام او و در مقدمه اشاره بحمل باین معنی شد

اکنون بتفصیل مذکور کرد باید که زیر دست و پای خشک و نرم  
و نکون باشد یعنی موضع پای را بلند تر از موضع دست سازند تا هیچک  
سبیل و اعتماد بدن بر دستها نباشد هر دو دست را بر تپاار کنند بنوعی  
که هر کشت و کردی که درین موی باشد زایل شود و در مضابطه  
علف اهتمام تمام نمایند و دو سه ساعت پیش از جو هیچگونه کاه علف  
ندهند که جو را بر غیبت تمام بخورد و هواهای مختلف غارت باید داد  
تا از سرنا و کوفت نالت نداشته باشد و در زمستان هر چند روز قدری  
چوب کو حرا در اصطبل باید سوخت چنانکه دودش بدینا غارت پیا  
برسد که نفع تمام می دارد **و از جمله قواعد** در باره اسب است  
که هر گاه اراده اسب دوانی و کوفتین نمایند و ذی معتبر بسیار  
و چهل روز بیشتر یکدیگر را اعلام نموده شروع در تربیت اسبان  
کنند باین طریق که در جاهای گرم می بندند و جاهای متعده می بندند  
که عرق کنند و در آن ایام بکاه و یونجه خشک و جو پرورش نموده اصلا  
علف ناده نمی دهند و در هر دو سه روز سوار می کنند و مرتبه  
بر قدر سوار می نمایند و اگر در سبیلانی که بصورت آن کار معین  
شده سوار می کنند بهتر است و این قسم تربیت را تضریر و ان ایام  
مضمار گویند و نیز موضع بستن اسب را مضمار گویند و باید نوبت



سوار پی را چنان قرار دهند که یک نوبت دو روز وعده مطابق افتد  
و در غرض نمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد یا چهار صد  
قدم بدوانند مضطرب نشود و نفس نماند نکند و چنان اثر  
تریت بر تیر کمال رسد و در روز وعده بر سر میدان آیند  
پایاده باید شد و یکد و کف آب برد ماغ و دهن اسب ز بند کجایم  
بدست گرفته چند قدم باید کشید انگاه با ذای که قبل ازین  
مذکور شد سوار شده باید تاخت و در آن روز بحاجام و سایر آلات  
سبک باید بود و بند زین میان هر که پشت اسب بدان عادت کرده  
باشد و بینی که سوار خو گرفته باشد چه اگر بند زین تانه یا تنک باشد  
پشت اسبی برسد و درود نمانده می شود و همچنین اگر سوار از آن  
بیگانه باشد هر گه تنای ناخوش نکند و باعث زحمت اسبی شود  
و سوار هر چند سبک باشد بهتر است و عزبان درین مضایقه بسیار  
دارند تا بحدی که اگر سوار پی سبک تر از دیگری باشد بقدر تفا  
جود در طرفی کرده بر پشت اسبی بنند و در سایر اوقات خصوصا  
وقت و نیازت هر چند بحاجام و زین و دیگر آلات سنگین بر اسب قرار  
دهند کجایش دارد و چهره در آن روز محتاج به پوشانیدن چیزی چند  
جهت دفع تیر و شمشیری شود و نیز شمشیری شمشیر چند که از طلا

یا ان فقره یا امثال آنها بر دوال بحاجام میزنند که اسب محفوظ باشد و  
تاختن هر چند قدم بر اسب را با هستکی یکشاید که باعث تنیدی می شود  
و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور می شود کمال مراعات نمایند و بعد ازین  
حیله و فریب بخاطر نرسانند که خلاف شرع و عقل و منشاء فتنه و فساد  
**و در اخبار** چنین بنظر رسیده که میان دو قبیله عدیه از عربان بنقریب  
مکری که در اسب دانی واقع شده بود چهل سال نایزه جنگ و جدال  
اشتغال داشت و چندین هزار کس هلاک شدند نمود با الله من شرو  
انفسا و سینهات اغما لنا **باب ششم** در ذکر الاغ و استراحت جله مراکب  
الاغ است اگر چه بذلت و خواری شه و را تا در این کریمه که قبل ازین شرح  
گشت مذکور شده و انبیا سوار می شده اند چنانکه از حضرت عیسی علیه  
بیتنا و علیه السلام شهرت تمام دارد و بدین سبب آن حضرت را را کب الحمار  
می گویند **و در کتاب کافی** از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت  
رسالت صلی الله علیه و آله الاغی داشت عقیق نام با آن حضرت بخبریده  
گفت پدر ازین از جدم که با قوح علیه السلام در کشتی بوده نقل کرده اند که  
روزی حضرت نوح علیه السلام دست بر کفش مالیده گفت از پشت این الاغ  
بوخودی آید که سید المرسلین و خاتم النبیین بر او سوار خواهد شد  
پس غیر گفت شکر خدای را که این سعادت مراد منی شد **و نیز در کتاب**



که میانها باشد و نیز در کتاب مذکور از طرفان تخاس منقول است که گفت  
 می گذشتم از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حیره که  
 موصی او در حوالی کوفه فرو آمده بود پس پرسید از من ما علمک یعنی  
 چه چیز است کار تو گفتم غاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود اصحابی  
 بفکرت ففکاه یعنی پیدا کن از برای من استراده ففکاه ففکاه ففکاه ففکاه  
 ففکاه کلام است فرمود هماء البطن والافئاد و بیضاه الحفلة یعنی شای  
 شکم بیان زانها و لپهاش سفید باشد پس گفتم بخدا که باین صفت  
 استرندیده ام این بگفتم و از خدمت حضرت مراجعت نمودم و داخل خدمت  
 کوفه شدم پس برادیدم که استریر آب سیداد بهمان صفت گفتم از  
 کیت گفتم از خداوند من گفتم میفری شد گفتم بنیاد من پس از این وقت  
 تا بخداوندش رسیدم و استر را خریدم و بخدمت حضرت آوردم گفتم  
 هذه الصفة التي اردتها یعنی همین است آن صفته که من میخواستم گفتم  
 فذای نوشوم و غای حجه من بکن حضرت فرمود اکثر الله مالک و ولدک  
 یعنی زیاد کرد خداوند مال و فرزندان ترا و چنین منقول است  
 که طرفان در اندک زمانی مال و فرزندان من پیش از همه اهل کوفه شد  
**باب هفتم** در بیان معنی سابقه و الفاعلی که در آن مقام مذکور می  
 سابقه و لغت بمعنی پیشی گرفته است بر یکدیگر و در اصطلاح این

این علم و دانستن اسباب بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک دهنده  
 تواند و سبق بکون حرف با کرب و لب تن در شی جایز نیست مگر در  
 فصل یعنی بیکان و خوف یعنی آنچه بجای می آید و مراد سردست و بنا  
 و خاف یعنی هم و اگر بفتح باشد چنانکه میان غفهاش بود مراد آن خواهد  
 که دادن و گرفتن مال و جایز نیست مگر در این سه موضع و بنا بر این  
 ثانی که و بی آنکه دادستد مالی در میان باشد در غیر این مواضع نیز  
 جایز نخواهد بود مگر چیزی چند که در متشان از شرح بدلائل دیگر منقول  
 مثل زرد و شطرنج و چنین گفته اند که خون آن سه جزالت جنک و جهاد  
 که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات و کرب و لب تن در اینها و درش  
 شجاعت و توانایی است از هر جهت مست شده و اگر بقدر و ترتیب قصد  
 کند اجر و ثواب بر آن مترتب می شود و فصل و شال و تیر و شمشیر و  
 سایر آلات حرب گرفته اند و خوف را اعم از دست و پای شتر و فیل و سگ  
 و خان و راسب و استر و الاغ جاری و اشتراک و این قسم کرب و لب تن را در  
 مرغان مثل پر و از کبوتر جایز نمیدانند و همچنین در دیدن آدم و رفتن  
 کشتی در آب و کشتی گرفتن ازین جهت که داخل هیچیک از آن سه چیز  
 اول نیست و مالی که بدان کرب و لب تن شود ممکن است که آن مال را بخواهند  
 که اسبی دقتند بدهند یا بعضی از ایشان بایک گانه مثل آنکه



مذکور از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که در وصفی که حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود افشار خود را پیچیده تا بر سر چاه  
 دوید و خود را در چاه افکند و ببرد **و نیز در کتاب** مذکور از معدن معانی  
 و عقایق امام جعفر صادق علیه السلام در تزیین برداشتن الاغ و اده شده  
 و بجهت برافشام صبر است و الاغان و وحشی اگر چه رنگ و هیئت خود دارند  
 اما قبول تربیت نمی کنند و از ادواج الاغ با سبستر حاصل می شود و آن  
 اگر چه در جنگ چندان بی بکار نیاید و سواری آن مناسب نیست مگر تخته  
 که اظهار نجاعت و عدم اراده گویند در نظر خصم نباشد اما در قطع مسافتها  
 دو و صبر و استراحت و سواری آن بیش از سایر مرکبات و دلایل را  
 بشکل استریشان داده اند و بهتر از اقسام آنست که پدر و مادر و سر و هر یک  
 مرتبه خود غیب باشند و آنچه از کشیدن اسب بر الاغ حاصل می شود اگر  
 چه و سواری شود اما اکثر کجالت و بالاغ شبیه می باشد و از خواص است  
 آنست که شباهت برادرش پیش از پدر می دارد و این جهت اگر مادر و  
 اسب نباشد بهتر است **و از جمله** خواص آنکه منقطع الشمل می باشد **و**  
**بعضی روایات** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از استرین  
 مانند سایر حیوانات منسل حاصل می شد اما چون در نقل امید بهشت آتش  
 ابرهیم خلیل از سایر چهارپایان حلد تر بود حضرت خلیل نفرین کرد

نور

منقطع الشمل شد **و بعضی** گفته اند هر نوعی که از ترکیب دو نوع حاصل  
 شود منقطع الشمل خواهد بود پس بهتر آنست که اگر نباشد خوب کنند  
 که قوی و خوش خلق می باشد **و اما آنچه** از اخلاق بد که در اسب مذکور  
 شد در استر بیشتر یافت می شود از این جهت در ریاضت محتاج بنده  
 می شود **و بعضی** بد سواری قبول تربیت کنند چدار بردست و با کدنا  
 نباید راند و اگر مردان مرتبه سرکش نباشد بعضی آنکه چوبی یا ریمانی یا کدنا  
 بر پاهایش بندند فرمان بر داری شود و سرب بر خود کمان فکند و  
 اگر چه برود و سواری که داند اتیان راست می کر و اندک بهتر از نیکان  
 سیاه یکرنگ و بعد از آن کیود است و آنچه از علامات غره و تحجیل که مذکور  
 شد در استر پندیده نیست چنانکه در حدیث قبل ازین گذشت و در  
 احکام هیئات اعضا و دیوار و برافکندن و برآمدن دندانها و معالجه  
 امراض همان حکم است اما در امتناع استر بیشتر می باشد **و در کتاب کافی**  
 مذکور است که معدن جواهر مغالم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری  
 سوار بود یکی از منافقین اعراض کرد که چه چیز است این چهارپای که از  
 بی دشمن نمی توان رفت و در جنگا بهیج کار نیاید آن حضرت فرمود  
 که طاعات عن موالحیل و تجاوزت قوا العیر و غیره لا مورد و سطها یعنی  
 از بلندای اسب فرو تر و از پستی الاغ بلند تر است و بهترین ایشان آن است



که میانها نباشد و نیز در کتاب مذکور از طرخان نحاس منقول است که گفت  
می گذشتم از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در جبهه که  
موضعی در حوالی کوفه فرو آمده بود پس پرسید از من ما علمک ایضا  
چیز است کار تو گفتم غناسم یعنی دلالی و انانی پس فرمود اصحابی  
بفکرت ففکاه یعنی پیدا کن از برای من استراده ففکاه گفتم فدای تو شوم  
ففکاه کدام است فرمود ههنا البطن والافخاذ و بیضا الحفلة یعنی شای  
شکم و بیان زانها و لپهاش سفید باشد پس گفتم بخدا که باین صفت  
استرندیده ام این بگفتم و از خدمت حضرت مزاجعت نمودم و داخل خدمت  
کوفه شدم پس برادیدم که استر بر آب میداد بهمان صفت گفتم از  
کیت گفتم از خداوند من گفتم میفرمود شد گفتم عیدم پس از پی او گفتم  
تا بخداوندش رسیدم و استر را خریدم و بخدمت حضرت آوردم گفتم  
هذه الصفة التي اردتها یعنی همین است آن صفتهای که من میخواستم گفتم  
فدای تو شوم و غایب هستی من بکن حضرت فرمود اگر افقه نالک و و لک  
یعنی زیاد کرده کردی خداوندی تعالی مال و فرزندان ترا و چنین منقول است  
که طرخان در اندک زمانی مال و فرزندان من پیش از همه اهل کوفه شد  
**باب هفتم** در بیان معنی سابقه و الفاعلی که در آن مقام مذکور می  
شود سابقه در لغت بمعنی پیشی گرفته است بر یکدیگر و در اصطلاح این

این علم و پندیدن اسبابا بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک دهنده  
تراند و سبق بسکون حرف با کروبتن در شیء جایز نیست مگر در  
فضل یعنی بیکان و خفت یعنی آنچه بجای است و مراد سربست و پنا  
و خاف یعنی هم و اگر بغض نباشد چنانکه میان خفتهاست پس مراد آن خواهد  
که دادن و گرفتن مال و جایز نیست مگر در این سه موضع و بنا بر این  
ثانی که و بیک دادستد مالی در میان باشد در غیر این مواضع بین  
جایز نخواهد بود مگر چیزی چند که حرمشان از شرع بدلا بل بیکر منقول  
مثل زرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون آن سه چیز است جنگ و جهاد  
که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات و کروبتن در اینها و ورزش  
شجاعت و توانایی است از هر جهت مست شده و اگر بقدر قرین قصد  
کند اجر و ثواب بر آن مرتب می شود و فضل و شایسته تر و شایسته تر و  
شایرالات حرب گرفته اند و خفت را اعم از دست و پای شتر و فیل و  
و خاتمه و اسب و استر و الاغ جاری داشته اند و این قسم کروبتن را در  
مرغان مثل پر باز و کبوتر جایز نمیدانند و همچنین در دیدن آدم و درختا  
گشتی در آب و گشتی گرفتن ازین جهت که داخل هیچیک از آن سه قسم  
اول نیست و مالی که بدان کروبتن شود ممکن است که آن مال را از آنها  
که اسبی دفاتند بدهند یا بعضی از ایشان بایکدیگر مثل آنکه



چیز که باشد هر یک هزاره بدهند یا پنجاه هزاره بدهند یا یک  
 دو کس از ایشان با شخصی که در اسب دوایندت رفیق نباشد بدهند  
 و این هر سه قسم بحسب شرع مستقر است و بکمان سببان بی ایمان کرد  
 استن وجود عمل جزو است و مراد از عمل شخصی است که با آن جماعت  
 رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او بگذرد مال او را بکشد و اگر نکند  
 چیزی ندهد و چون کردار او حلال نشد او را عمل بیعت حلال  
 کنند و میگویند و با اعتقاد اکثر علما شیعه و اهل احوال و جایز است  
 پس هر کس که بسته باشد و هر یک مبلغی خاص نموده یا برفته خود  
 قرار داده و عمل رفیق خود کرده باشد اگر همه بیکریه برسند  
 یا آن دو کس همراه برسند و عمل پس ماند درین صورت هر یک مال خود را  
 متصرف می شوند و عمل بی نصیب است و اگر عمل همراه یکی از آن دو کس  
 پیشتر برسند ربع مجموع عمل را و سه ربع دیگر از رفیق او است و اگر یکی  
 از آن سه کس زودتر برسد مجموع مال از دست و در اکت عریض  
 از اسبان را با اعتبار پیش رفتن و پس ماندن نای تعیین نموده اول را  
 عمل می گویند یعنی ظاهر کننده ازین جهت که توانایی خود را با توقف سوگرا  
 هویدا و آشکار گردانیده و دوم را مصلی ازین جهت که صلوات بر او است  
 یعنی میان پست یا بلند نهایی آخر گفت است یعنی دو بلند بی که بر

خانب راست و چپ دو نیم می باشد و چون سر اسب دو نیم اکثر او قفا  
 با یکی از عضوها از مجلی برابر می باشد آنرا مصلی می گویند ازین جهت  
 که در رکوع وجود این عضوها از حرکت می دهد و همچنین سیم  
 و چهارم را داده مرتبه اسبها معین کرده اند **دور** یعنی کتب دور از  
 مرتبه منقول است و چون اختلاف بسیاری در اسامی مراتب بعد از  
 شده و مفایده چندانی بر دیگران مترتب نمی شود ازین جهت مذکور  
 نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش اسب نباید کرد نه از  
 کردن و کوش پس اگر کسی که دوش و کوشش از دیگران پیش تر رفته  
 باشد اعتبار نکند و از دوش حکم کنند **باب هشتم** در شرایط  
 سابقه چون بمقتضای آنچه سابقا مذکور شد سابقه عقدیت  
 از عقود شرعیه و باعث انتقال مال از شخصی بدیگری می شود  
 مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه و وقوف بشرطی چند  
 و آنچه از کتب فقهی معلوم می شود و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند و از  
 چیز است که اگر در یکی از آنها خللی باشد که در باطل می افتد **اول**  
 آنکه مسافت معین شود یعنی ناموضعی که اسب می دوانند معلوم باشد  
 و فیا س تقدم و تاخر از آخر مسافت باید گرفت پس اگر در آشنای راه  
 یکی از اسبان پیشتر افتد باین مانده اعتبار ندارد و بعضی گفته اند



مجموع سواران نباید برابر باشند و بعد از آن شروع در دوایند  
کنند اما اکثر فقها را اعتقاد اینست که ایستادن بعضی پیش و بعضی  
پس و قوف برضای ایشانست و بحسب شرع ضرورت نیست **دویم**  
آنکه مسافت بر تبه باشد که چهار پانیاں قطع آن باستانی نمایند  
نه آنکه اکثر مردم حکم بضایع شدن اینها در آن مسافت کنند و عموماً  
در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر بر تیر مقرر نمیکردند  
که پنجاه هزار گز بزداع شرعی بوده باشد **سیم** آنکه چهار پانیاں مشخص  
و معلوم باشند باین طریق که یکان یکان دیده شود یا بنام میا  
صفی که احتمال دیگر نداشته باشد مذکور کرد **چهارم** آنکه احتیاطاً  
پیش رفتن در هر یک از چهار پانیاں باشد و چنان نباشد که زیاده  
بعضی از آنها پیش از دیدن ظاهر و هویدا باشد **پنجم** آنکه هر از یک  
جنس یعنی هر اسب یا مجموع هر اسب باشند و از فقره دوازدهم شرط  
افتد را اهتمام دارند که در فائیدن اسب عربی را با یا با جازین نمیدانند  
اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیشی در هر یک باشد از یک جنس  
بودن نیز لازم نیست و بنا برین مذهب ثالث و فائیدن از اسب  
یا الاغ و شتر یا نیل جازین خواهد بود **ششم** آنکه شخصی بر آن چهار  
پانیاں سوار باشد پس اگر کسی سوار باشد بدو فائیدن کرد

باطل است **هفتم** آنکه سواران یکبار شروع در دوایند و پس  
یک پیش از دیگری فائیدن و هیچیک پیش از دیگری فائیدن  
**هشتم** آنکه نجاعت غافل باشد پس اگر دیوانه یا سفیه گرویند  
باطل خواهد بود **نهم** آنکه جمعی باشند که در دوش چهار و شجاعت  
از ایشان پسندیده پس اگر زنان گرویند جایز نیست **دهم**  
آنکه جمعی باشند مثالی که بدان گرویت می شود خواه جنس و خواه نقد  
معلوم باشد و در قابل نزاع نتوان بود **یازدهم** آنکه گرو را بطریق  
بندند که در پیش رفتن امید تقبی باشد پس اگر نال را بجهت یکانه  
قرار دهند باطل خواهد بود و همچنین اگر کل آن وجه را یا حصه بیشتر  
از آن را بجهت کسی که از هر جهت تر باشد مقرر کنند اما اگر حصه کمتر  
بجهت او مقرر شود جایز است **دوازدهم** آنکه گرو مشتمل بر شرط فائیدن  
نباشد مثل آنکه بگوید اگر بیازم فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز اسب  
سوار نشوم یا اسب خود را بکشم و این قسم التزامها که بحسب شرع معتول  
نیست و چون شرط گرویت در اسب دوازدهم معلوم شد بد آنکه  
تیر اندازی نیز موقوفست بتعیین وجه و نقد و مسافت و نشانه و اما ج  
و تیر و کمان و عدد و انداختن و زدن و دوش خوردن نیز بر نشانه  
یعنی شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن



تیر براناج یا قرا کر فتن دران و با جمله عقد کرو بعنوانی باید که خصوصیت  
آن معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود که وسیله منازعه شدت در هیچ  
باب پسندیده نیست و چون تیر اندازی از موضوع این علم بیرون است  
بهین چند کلمه گفتا شد و تفصیل آن بر ذاخته بکشت **باب نهم**  
در ذکر شتر و فیل از غرایب مراکب شتر است چنانکه در قرآن مجید  
خارود شده که **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ** یعنی آیا نظر نمی  
کنند بسوی شتر که چگونه خلوق گشته و این اشاره است به بسیاری  
از امور غیریه که هر یک از جمله نعمتهای بی منتهای الهی است **لا تأخلف**  
با کمال توانایی نهایت اطاعت و فرمان برداری و هر یک بر کسکی و  
**چنانچه** از فرمان منقولات که ببلغ ظمأه عشر یعنی شتر نادره  
میرسد و نیز میوه و بیابانها که آب و علف ببرد و کاری آن میسر نیست  
و بهترین رنگها سرخ است اما در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمر  
و شتر سیاه که دوی او مکرر و بدیهیات باشد عمرش دراز باشد  
و از باب این شتر را تا حد سال قتل کرده اند و در فکندن و بر  
آوردن نهالها و توتیب که در اسب مذکور شد منظور باید داشت  
اما اگر نادرش جوان باشد یکساله ناخیزی شود چنانکه در سال  
ششم مجبوع افتاده عوض برآید و در سال هشتم یا نهم دوزندان

دیگر بر می آید تمام دندانها در طرف زیرین می باشد و همچنان فیل  
و حیوانات سم شکافنده در بالادندانها نمی دارند و شتر چون اسب  
بود و قلم است عربی و ترکی و از دو ترکیب قسمی دیگر یافت میشود که  
امروزه ولایت ایران متعارفت و این قسم در کشیدن بارهای سنگین  
کمال توانایی و قدرت دارند اما رفتارش بجلدهای شتر عربی نیست  
و در هوای گرم و در علایق می شود و اکثری چون استر منقطع الشل و یا  
و اگر فیل به هر شد بد خلق و بی فایده خواهد بود **و از جمله** مراکب  
فیل است که تا کمال قوت و تنومندی بر اندک فرصتی تربیت می یابند  
و فرمان بردار میگردند **چنانچه** در طریق صید کردن فیل کرده اند  
که کوذال بر سر زاهد کشیده خس پوش می کنند و چون در آنجا افتند  
و یکدیگر درون کرسنگی و تشنگی غالب گردد شخصی و آید با جوب و سنگ  
الزراع و پنج و از او می دانند و مقارن آن دیگری می آید و آن شخص را  
از دوی می گردانند و اظهار می یابند و آب و علف می دهد و دوز  
دیگر باز بعد از پنج و از او همین شخص در نیم ظاهر می شود و اظهار دهان  
مهر یا دندان می کشند و چون مکرر این معنی متحقق شود با آن شخص الفت  
میگیرد و در همان حرکت و سکون پیرو او میگرد و بدانند که اشتهار او را  
مطلبی نیاید و این دو قسم احبشی و هندی قسم اول در سر دوزندان



مانند انکشت دارند و قسم ثانی یکی و هر دو توانایی دارند خصوص اول  
نهایت قدرت دارند اما اگر آفتی بجز طوم و سد و دود عاجزی شوند  
ازین جهت در جنگ چندان نفی ندارند و گاه باشد که مضر فی عظیم  
و مانند چه اگر از لشکر دشمن زخمی بخرطوش و سد همان لحظه نازی  
کرد و بنا که متوجه قلب لشکر خود کرد و دیده تمام سپاه را بر ایشان سار  
**و در تفاسیر و اخادیش چنین مذکور است که در سال اول حضرت**  
**رسالت پناه صلی الله علیه و آله** پادشاه حبشه لشکری انبوه کرد  
متوجه کعبه معظه کرد و بید و فیل نموند که نامش محسود بود بقصد  
خرابی اصل خانه کعبه با آن لشکر داشت چون بجای آنکه رسیدند شتر  
عبد المطلب را و در چراگاه دیدند بغارت بردند این خبر به عبد المطلب  
رسید متوجه آن لشکر شد و ایشان او را با کمال تعظیم و توقیر بحلبس آورد  
خود آوردند و سوال کردند که بچه مطلب آمدی گفت بجهت شتران  
سالار ایشان در تعجب شده گفت من بقصد خرابی خانه که اهل  
مکه می پرستند آمدم و تو سالار و سر کرده ایشان اگر التماس خراب  
نکردن خانه کعبه میکردی قبول می کردم شتران چه نباشد که از من  
مطلبی عبد المطلب گفت من خداوند شترانم و خداوند کعبه است و او  
دارد که حافظ اوست این بگفت و شتران را گرفته مراجعت نمود و داشت

راه بغیل رسید او را از نداد و گفت ای محسود میدانی که ترا بچه  
کجا آورده اند فیل با سر خود اشاره کرد که نمیدانم گفت ترا آورده اند  
که خانه خدای خود را خراب کنی آیا خواهی کرد فیل اشاره کرد که نخواهم  
کرد پس و بعد دیگر که از لشکر متوجه شدند چون بمحرم رسیدند  
فیل بایستاد هر چند تلاش کردند پیشتر رفت ناچار او را گذاشتند  
نمای متوجه شهر شدند و چون نزدیک رسیدند سپاه الهی در صوت  
مرغان هوایی ظاهر و هویدا شدند و هر یک در مقدار کلویی داشتند  
مرکب از سنگ و کل از دانه عدس بزرگتر نبود و چون برابر سرهای آن  
جماعت رسیدند آن کلونها را بر سرهای ایشان زدند چنانکه ازینا  
پافا شان بیرون رفت و در یک لحظه تمام آن لشکر باین طریق کشته شدند  
مگر یکی که کو بخته خبر عبادت بود چون این حکایت بانجام رسید یکی  
از آن مرغان پیدا شد با اهل آن ولایت خود ای نمود که آن مرغان باین  
شکل بودند و در آشنای این سخن و برونه کلویی بر آن شخص خورد او را  
نیز و او را هم نمود **و در حدیث** آمده که بر سر سنگ و برونه نام آن کشته  
شده نقش بود اشاره باین واقعه است آنچه در قرآن مجید خطاب  
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله و آله شده که **المرکب فیل**  
**و فیل با خراب بغیل** **حکایت** و در معالجات امراض و آن نیز بر فرا



مشغلات **باب اول** در امراض سر و چشم انا ناخته پرده سفید است  
 بر اطراف چشم که قیاس هوازدگی بر روی حلقه می آید وی پوشش  
 و چون از گوش چشم ظاهر شود قبل از آنکه بخد رسد علاج آن باید  
 کرد باین طریق که آب را در زمین نرم بجوایانند و سوزند  
 و بر آن پرده کرده تا آب چشم ناموی بلند سازند و با تیغ می برند و آن  
 موضع را بروغن چرب کنند و در سال بر چشم بندند که بیکد و روز  
 از هوا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته می پاشند علاج  
 دیگر که عجاج بریدن پست و عفزان و مشک و سنبل و صبر و بنبل  
 و انزوت از هر یک یکد آنک پوشت هلیله زدود و دمانک مجموع را  
 نرم صلا بر کرده با عسل صاف مخلوط سازند و مکرر بآب یا سیل چشم  
 کشند و این معالجه آب سیاه و سفید را از ایل می کشند و اگر  
 ناخنه سرخ رنگ باشد یکد و کزوم را خشک کرده بپایند و چون  
 سر هر در چشم کشند **و اگر** سب سرخی چشم افتاد و یا خوردن بر خانی  
 باشد بعد از خون گرفتن آن در جو و تخم مرغ و امهرم کنند و بر چشم بندند  
 و اگر علت اشتک چشم از گرمی هوا و بیدار باشد پوشت هلیله زدود  
 و کف در با و زدود و بر و نبات سفید سادی یکد بیکر کوفته و بخت  
 در چشم کشند **و اما علاج** لکه سفید است که استخوان سر آید را

بپایند و سر روز در چشم کشند **علاج دیگر** سوی سر آید را در کوزه  
 سفالین کرده سر کوزه را محکم بگیرند و یک شبانه روز و ز تور کیم  
 گذارند تا بسوزد آنگاه چون سر هر در چشم کشند **علاج دیگر** چون  
 بوانا میر جینی از هر یک یکد دم کاخود و فلفل از هر یک یکد آنک صلا  
 کرده در چشم کشند **علاج دیگر** پوشت تخم شتر مرغ و پوشت تخم مرغابی  
 از هر یک یکد شغال استخوان کز و زان خرگوش و صدف سوخته و کف  
 در با از هر یک یکد دم مشک و کاخود از هر یک یکد دم ساییده و چشم  
 کشند **علاج دیگر** بیه خرنجک و آب کند تا با عسل آمیخته در چشم  
 کشند **علاج دیگر** صبر و زعفران و کف در با هم سادی صلا بر کرده  
 قلیله ان پنبه بسل آلوده کنند و دار و هازا ابران فلیله پاشیده و چشم  
 کشند **و در معالجه** جراحت و آب سیاه پوشت جو بریان را بروغن  
 کا و بر شند و بر خورقه ناپیده بر چشم آب بندند و پنج روز بکشد  
 و بعد از آن زنجبیل و نبات و فایند از هر یک نیم مشغال بایست  
 و آنک زعفران و دو جو و شک معجون ناخنه پنج روز دیگر بندند و این  
 ایام گوش آب را بر و ن و اندودن بروغن کا و چرب کنند و آب  
 در میان آب روان داشتن آب سیاه و انافست **و در معالجه** شب  
 کوری خواناب جگر کوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته



در خواب چشم نمالند و چند قطره در چشم چکانند و اما **علاج** سر  
چند گونه است **اول** آنکه خلط فاسد در دماغ بهم رسد علامتش  
آفت که بدن خشک شود و بهم کشد و باب خوردن چندان غیث  
نکند **علاج** دیگر زعفران و نوشادر از هر یک دو درم کوفته با پنجه در  
شکر عجمون سیاه و چهار روز بخوردش دهند و خرمن سیاه و سیاه  
و نمک پاوسی از هر یک دو درم کوفته با پنجه درم شکر عجمون سازند  
و چهار روز بخوردش دهند واد و نیر مذکور را اصلاح کرده میانق  
کنند و در بینی اسب بدمند و سرش را بالا کنند تا اثر داروها  
بغیر سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود بعد از سه روز زرده تخم  
مرغ بار و غری کلوش بزنند و اگر در سر خلط سودایی دارد علامتش  
آفت که چو نای آدم و سواهی سر و جنبانند و چشم تیره و ناله یک بشود  
**علاج** آنکه شاه قره و زرد چوبه و شکر سفید از هر یک ده درم سبند  
و جواهر شیراز هر یک پنجه درم زعفران و قرنفل از هر یک دو درم مجموع در  
ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند پس سر قلم نموده هر روز  
قبیه بکلوش بزنند **علاج** دیگر هفت روز هر روز چهار رطل شیر با  
یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر بجهل دیوانگی و سبید و بهود لکد  
زنند و دندان گیر از هر دو و شقیقه خون بگیرند و به خرمن را در

نیر

شراب کنند جو شاییده حقنه کنند و بی بز کوشی را با کلاب و کافور و  
الاف آمیخته بکلوشی اسب بزنند و تمهیدی و پوست علیه سیاه را در  
آب جو شاییده حقنه کردن نیز نافع است و اگر پوست چرک از بینی آید و در  
دقتار دست و پا از این زمین کشد قطره سفید و لایان زرد و روغن چوشا  
قدیمی بکوش و دماغ بزنند و تمهید بهر و سایر اعضا مالند و اگر آب  
ساق چشم ورم داشته باشد برون نارنج و سرکه و روغن و حنظل از هر یک  
یک رطل با قدیمی بهر و پیشگی کوفته بجوشانند و بر تمام بدن مالند  
و دو طرف شانه را با شکل صلیب ذاع کنند و اگر خون از بینی آید پنجه درم  
عکم باید است و در و نکام بهترین معالجات است که در و چوبه بکوبند تا  
رسانند و روغن کافور و بینی چکانند و زرده تخم مرغ بار و روغن آمیخته  
بکلوش بزنند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور و زعفران نیز داخل کنند  
و گاهی آب ناهوای سرد بعد از حرکت باعث آن می شود که بز و و طریقت  
زیر سوراخهای بینی و برآمدگی مانند استخوان بهم میرسد و نفیس  
شدن بزنند و بخوابد و اگر زود علاج نکنند هلاک می شود علامتش  
که آن دو موضع را شکافته آن دو برآمدگی که از این بر و آید و بر نمک  
کنند **نار و غیره** در معالجه امراض حلق و سینه **اما حجام** علامتش  
که زبان سیاه شود و چشم ناکویدی افتد و آب از چشم آید **علاج** آنکه



ده وانه سیر را در سینه دم و دهن جو شایسته بچلش بزنند و آب و جو  
لکه از غلات بدهند و اگر زبان سرخ و اما سیده باشد بوی زان  
بیرون کرده و جلیه بار زده تخم بدهند **و اما سیر** اگر باعث هوا  
زده کی باشد شبها زیاد بپوشد و آب از بینی می آید **علاج** هفت  
تخم مرغ را در سرکه تنه بگذارند یک شبانه روز تا پوست آن بسیار  
نرم و نازک شود پس در وقت که سبکی بگاز بگازن از بکلی اسب  
افکند و چون تخفیف یابد قدری بوی زان بپوشد و باران بانه  
و غسل و دهن شیر خخته همچون ساخته بدهند و این علاج اگر افسا  
سرفه واقع دارد و اگر سبب سرفه حرارت باشد در روزهای گرم  
می شود **علاج** سه رطل شیر و یک رطل شکر و سه درم کنیز را با یکدیگر  
مزوج ساخته بکلویش بپزند و سرفه کهنه را شراب و دهن کلو فرج  
نموده نیم گرم کرده بکلویش بپزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی  
مانند بوی یا غیر آن در علف بوده بکلویش چسبیده **علاج** آنست که  
بی در پی سرفه می کنند علاج آنکه دغان اسب را کشوده و ملاحظه کنند  
اگر ممکن باشد بیرون آورند و الا چند روز بک فی و علف نانه بدهند  
که نافست و گاه باشد که هوا زده کی باعث سرفه نشود **اما اندرون**  
اگر درم کند چون خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد که قدرت بر

شبه نداشته باشد و این مرض را سقاوه گویند اگر بزودی  
علاج نکنند هلاک شود و اکثر در اسبان گرم سیری که سلا و سیر  
سیری آمدند بسبب آب یا هوای سرد در وقت غرق حادث می شود  
**علاج** آنکه حوالی سینه را چرب کنند تا نازده میل بر بیرون کنند  
و چون نرم شود نیش تر زنند تا هر چرکی که داشته باشد دفع شود  
پس داغ کرده مزه کی و نیک کوفته بپزند و قهوه دیگر از هوا زدگی  
می باشد که باعث خشکی و گرفتگی در گردن و گوش و سینه می شود  
و سرفه مزین نمی رسد و چشم بر هم نتوان زد گوش و چشم بسوی دم  
مثایل دارد و این قسم را قیصر گویند **علاج** آنکه سرفه های گوش را چربا  
داغ کوچک کنند و بعضی نیش گوش و سرفه و میان نیش و  
استخوان را با ماهن گرم می ترشاند و در خانه گرم و تار بکشی باندند  
و سیر را در دهن جو شایسته تمام سر و بدن بمالند و نیک کنند  
و حالبه و زیره کوبانی و کافور از هر یک ده دانگ و هلیله سیاه  
پنج درم کوفته با موم گداخته بپا بزنند و بخوردش دهند و چند  
روز بغرض علف زده را بپزه کرده بر روی زمین بپزند تا  
گردن را بپسند کرده بخورد و گاه باشد که در وقت غرق آب دهند  
و باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش بخال خود باقی باشند



۷۱  
اما چون بینی او را بگیرند و بعد از لحظه ها کنند نفس تند دهند  
و پره های بینی بلرزند و اعضا خشک شده گردیدن بجانب راست  
و چپ دشوار باشد **علاج** دورک گمان دوزانست بکشایند و نیز  
دورک میان دودست بر بالای زانوست بکشایند و از چهار دورک  
مقدار دودرطل خون بگیرند و بشکل گوسفند در آب حل کرده  
بخوشانند و بنام اعضا بنالند و چهار درطل بیاز را گرفته قدری  
آب بر آن بنیاشند پس بیشترند و شیر آرا بجاقش و بزنند و جو نصف  
عادت بدهند و اگر این حالت از جو خوردن بسیار یا بیفت بهم  
رسد **علامت** آنست که دست و سنگین شود و اگر حرکت فرمایند  
پنای میکنند و خود و با اختیار بر زمین افتند و آب از چشمش آید  
**علاج** دورک که در سین است بکشایند و دودرطل خون بگیرند  
و چهار درطل شیر بیاز را بایست و دروغن آمیخته بجاقش و بزنند  
و آب سر و تمام بدن بنیاشند و چند روز از جو باز گرفته علف  
سبز بدهند و اگر در این حالت چنان باشد که هر چهار دست و پای  
خم شود و بنحست سر هم را بر زمین رسانند و قدرت بر حرکت  
نداشته باشد و در سر کین نکند ناله کند و این بدین امر است  
**علامت** آنست که پره های بینی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید

۷۲  
بعد از آن سه های چهار دست و پا را بتراشند تا حدی که خور ظاهر  
شود و چند عدد آخر را گرم کرده شیر تازه و سرکه کهنه بر آن اجرا  
بریزند و در خرقه پیچیده بر بدن اسب گذارند و شیر و سرکه بریزند  
که باقی گرم شده بنیاشند و اسب را جدا کرده بر آن زمین بگذارند  
تا بخار بینان سم دود و باعث میل ماده بدست و پنا شود و این  
عمل را مکرر بکنند تا سر و دود و بعد از آن از دورک که بالای سم است  
یک درطل خون بگیرند پس سه ها را بینان خاکستر گرم گذارند تا خون  
بایستد انگاه زاج و عاز و با قطر آن آمیخته نیم گرم بر سه ها بپاشند  
و هر روز آن را تازه کنند تا وقتی که حرکت منقطع شود آن وقت جو  
جو علف تازه بدهند **باب سیم** در معالجه قویج و سایر بادها  
اکثر امراض که از این معواله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی دود  
خاد می شود پس اگر خوردن خال باعث باشد **علامت** آنست که  
بسیار بخوابد و غلطد و نفس تند دهند و ناله کند **علاج** آنکه توان  
بر گردن و کمر آنکند و ساعت بساعت تنک بکشند که نفس بد شود  
زنند و پوسته حرکت دهند و خار بر مردم و شکم زنند تا بجا رسد  
و لکد اندازند تا جو سیله عرق آن ماده دفع شود و معده را چرب کرده  
پیان یا سیر یا صابون یا چیزی دیگر که تنیدی داشته باشد و



بعد از آن فی باجوب سوزا رخ کرده در مقعدش گذازند که اگر نفخی  
کرده باشد زایل گردد و اگر آن خشکی باعث حبس سرکین شده باشد  
دست چرب بآوندون مقعد کرده بیرون آورند و اگر بیشتر نشود  
آب را زبانه شیر و غسل نیم گرم بخلش ریزند و با شرباب و روغن  
و غسل نیم گرم حقه کنند و شکم را بر روغن و زهره کا و چرب سازند  
و دو مثقال تخم هلیون را صلایه کرده در سوزا رخ بینی بانی بدهند  
و اگر باب گرم حقه کنند نیز نافع است **علاج دیگر** نیم رطل هلیله  
و روغن نصف آن مویر و قدری پنجه مهان در ده رطل آب جوشانند  
صاف نموده بخورد و شرباب دهند یا حقه کنند و اگر با علامات سابق  
شکم برآمده باشد و پوسته نظر بر پهلوهای خود کنند سه رطل شرباب  
کهنه و یک رطل بیه کو سفند و دو رطل آرد و جو و یک مثقال جلینت  
در پنجه رطل آب جوشانیده و صاف نموده حقه کنند و نیم مثقال  
زهره کا و دو رطل آب کشنیز حل کرده بخلش ریزند و دیگر غلیظ  
**علاج دیگر** مویر فانی بیرون کرده و بادیان و سپندان بمجموع و با نا  
غسل گرفته همچون نمایند و بخورد و شرباب دهند و اگر پیسه خوک بچه نیم  
داخل کنند نفع دارد و اگر باین علامات خود بخورد و آنکه حرکت  
دهند تمام بدن عرق باشد و دو رطل بول آدمی و یک رطل آب گامه

و نیم رطل آب خیار بمجموع و از طرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنند  
و تخم را زبانه و جلینت از هر یک دو مثقال اضافه نمایند آنگاه  
بقوام آورند و صاف نموده بخلش ریزند و بعد از شاعنی و دوک  
که در میان پاهای اسب است بکشایند و با غلک و آب نیم گرم حقه  
کنند و دست و پا و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج  
و بیخی آب و بلغم آید و بر زبان اثر و دم باشد پنجه هر دو گوش را ذراع  
کوچک بکشند و در زیر زبان را با انگشت تر بکشایند و نیم رطل حبه  
الحضرا را گرفته بایات رطل و روغن آمیخته بخلش ریزند **علاج دیگر**  
بادیان روی و شکم سرخ را صلایه کرده با روغن کجد آمیخته بخورد  
دهند و کاه فی قولنج از هواهای بسیار سرد بهم میرسد **علامت**  
آنت که کشادن دهن بسیاری شود و موهای بدن راست می آید  
و آب از چشم می آید **علاج آنکه** بیت مثقال قط سفید را با بزم  
زانه سر گرفته در روغن زیت بخوشند و بر تمام بدن بمالند  
و اگر سبب قولنج حبس البول باشد **علامت** آنت که هر دو پا را پی  
کشاید بهیانی که در بول کردن متعارفت و بسیار عرق می کنند  
و می افتند و پیچرد **علاج** میلی را بملک خالص آورده نمایند و سوخته  
ذکر بد و آنت و دست را کمال آلود کرده لحظه لحظه از سر و شش تا کف



بنالند و اگر نادان چنین شود دست را چرب کرده بنمک و مشک  
 الوده سازند و باند روغن فرج کشند و دو اسب نیز دست چرب  
 باند روغن مفضل کردن ففع دارد چه اگر مثانه از وضع خود گردیده باشد  
 درست می شود و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر و روغن  
 بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو نیز می نمایند و بعد از آن  
 و کرسکی تمام آب نیم بدهند و جو که از غادت و بهتر است که نصف  
 قد و غادت کنند و را جو شاییده بموضع بدهند و هر روز قدری  
 از آن که کرده و مثل آن جو بفرمایند تا وقتی که بقدر غادت رسد و بهتر  
 معالجات در عموم امراض مخصوص بجهای باطنی است که بدعا و توسل  
 شوی **چنانکه** شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن بطاوس ملوی قدس  
 الله روحه در کتاب انسان الاخطار نقل کرده که شخصی این دعا را بر سر  
 مرده خواند بفضل الهی آن اسب باز زنده شد **و نماز است** اقتت  
 علیک یا ایها العلیة لعمرة عزرة الله و بعظمة عظمة الله و بجلال جلال الله  
 و بقدره فدره الله و بسلطان سلطان الله و بلا اله الا الله و بما تجز  
 به القلم من عند الله و بلا حول و لا قوة الا بالله الا انصرف **باب چهارم**  
 در معالجه سایر امراض باطنی اگر جمیع پیش رسیده باشد **علامه**  
 است که در سینه چنان گرفتگی بهم رسد که چون از آخور باز کنند راه

رفتن دشوار نباشد و دست و پای بهم بر آید و چون چند قدم برانند  
 آن حالت بر طرف شود اما بلبند **علاج آنکه** خون بگیرند و نمک بگو  
 حوله پاشیده بر آتش نهند تا جوثر آورد و انگاه بسینه اسب بنالند  
 و در آب عمیق آن کنند تا شنا کنند و اما آب کردن **علامه** است که  
 سرفروان کنند و تمام اعضا است که در دو چشم را خوابیده دارد و دست  
 و پا در رفتن مضطرب باشد و بینی گاهی سرد و گاهی گرم شود و علف  
 کمتر خورد **علاج آنکه** بغل از چهار دست و پا گرفته نقطه نمک بنالند  
 و خون بگیرند و یک روز آب ندهند تا انگاه چهار رطل و بزر و پنج  
 عدد خیار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل شاه تره زاده و رطل آب بخوشا  
 تابد و رطل آید پس صاف نموده بمخلش بزنند و اگر خشکی بر اسب غنا  
 کرد **علامه** است که بار یک و نزار شود و بینی خشک شود **علاج**  
 یک شب خورش باز گیرند پس دوغن کما و دوغن کجباد از هر یک نیم  
 رطل بکلویش و بزنند و موی سر بزداسوخته بسایند و بار دخیه کرد  
 بخورد و دهند و چند روز علف تازه بدهند و اگر بی علت است نه  
 اسب که شود چنانچه علف نخورد یا هر روز از قدر غادت چیزی که  
 کند و در کاغذ بدماغش رسانند و روغن بکلویش بزنند و یا به  
 خروس و شراب کهنه حقه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک



۷۷ سه مثقال حلبیت یک مثقال علیلله زرد و سپندان سرخ و زرد  
کرمایی و ناغواه و سفر از هر یک دو مثقال بمجموع را کوفته با شراب  
جوشانیده صاف نموده بمعلقش دیزند و این را سه روز یکبار بربند  
و اگر اسهالی کرم در شکم داشته باشد **علامتش** آنست که بویست بوی  
خشک و موها ناست شود و کردن نالد و علف بسیار خوردن تا  
آن ظاهر نشود **علاج** آن بود که یک رطل خرما و یک مثقال صبر با دانه  
جوشانیده و صاف نموده نیم رطل و غن اضافه نمایند و بکلویش  
دیزند و یک رطل علیلله و نیم رطل سپندان با جو یا گندم در شراب  
جوشیده باشد سه روز بدهند **علاج دیگر** یک رطل پورسیا  
را دانه برون آورند و یک رطل حلبه را با آب کرم شسته خشک کنند  
و زیره کرمایی و بادیان و کشنیز خشک و ناغواه و خر دل سیاه از  
هر یک پنج مثقال بمجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده بخوروش  
دهند و در وقت فشکی آبی که کلمه کوسفتند در آن بچته و مته باشد  
باشد سه روز بدهند بمعلقش دیزند و از هوای بسیار کرم مزاج ضعیف  
شده باشد آرد جو ریوند چینی را با دوغ بنامیزند و بر آن حقنه  
کنند و قدری کافور در کلاب حل کرده بدماغش زنند و سه روز  
پیاپی هر روز یک مثقال دیونند در آب حل کرده بکلوی اسب و بخن

۷۸ تسکین حرارت می کنند اما اگر دیونند خراشانی باشد دو مثقال  
ناید داد و دیونند از پزنیاده با سب می توان داد و اسهالی کرم کرده  
یا پیر باشد صلا بناید داد که باعث افلیج می شود و این از غرایب شائل  
طبی است که دیونند در مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج اسب  
علت برودت است و اگر سردی هوا باعث ناتوانایی شده باشد  
در خای کرم بندند و یک دو روز غسل نیم کرم کرده با آب رازیانه  
بمعلقش دیزند و جو برشته بدهند یا علف سبز **علاج دیگر**  
یک دست اسفناج در روغن جوشانیده صاف نموده بمعلقش دیزند  
و خرقه سفید و نوشاد را از هر یک دو مثقال با پنج مثقال شکر مجموع  
کرده هفت حصه کنند و هر روز قیسه بخورد و شروهند و اگر باعث  
ضعیف بودن دندان زیاد یا بلند یا بعضی از دندانها باشد که بلند  
سبب علف و جو را خوب بخاید و مضم شده از معده گذرد **علاج**  
و می آنست که دندانها را بشکنند و بعد از شکستن روغن زرد  
بنالند و چند روز از آب سرد احتراز نمایند و اگر اسهالی علف آلود  
بول کرم خورده باشد **علامتش** آنست که رنجوری شود و خصوص قی  
که آن کرم را یا بعضی از حشرات خورده باشد و علامتش آنست که زیا  
زرد و دست و پایش مضطرب می گردد و در وقتاری افتند **علاج** دور



شفیق را بکشانند چون نایل بزودی ظاهر میشود آنقدر بیکرند  
که رنگ خون سرخ شود و نریاقا و بعد نیم شغال در سر که حل کرده  
بجلقش ویزند و اگر آن رگها ظاهر نباشد سراسب را بریزد و در دهان  
ببندند که باعث ظهور آن رگهای گردد و دیگر امراض باطنی که در رگها  
علامات دارد هر یک در موضع خود مدغم شود **باب پنجم** در معالجه  
اورام امانا و دم سر و چشم اکثر از خوردن خرزهره یا علف دیگر که در فراج  
اسب سمیت دارد حاصل می شود **علاجش** آنست که از دودک شقیقه  
یک رطل خون بگیرند و کاغذ را در کلاب حل کرده بدناغش کنند  
و بیخ مهک را در شراب جوشانیده بجلقش ویزند و آبی که ترشند  
در آن جوشانیده باشد سر بکوبند و بدهند و اگر اندرون کلو و دم  
کرده باشد آرد جور یا لساناق یا سرکه یا نازدانه ترش خمر کرده بموض  
جوبدهند امانا و دم دوش و پشت که اکثر سوارهای یا هوای سرد در  
عرق حاصل می شود **علاجش** آنست که اول شک و سیاه دانه را گرفته  
باروغن بمالند و پارچه خیک بنیر یا بروغن آلوده که به یک شبانه  
روزی بر آن موضع ببندند و اگر بر طرف نشود حلتیت و لسان و اشق و  
ملکی گرفته با سرش هر سه ساخته بکوبند و در وقت بختن بکوبند  
باب نهم گردانند تا وقتی که درم زایل شود یا بکشانند هر حرکتی که در

باشد بیشترند و زنگار سوده بپاشند و همان مهم را بر بالای زنگار بر بندند  
چند روز تا وقتی که حرکت تمام شود و اگر بموض آن قطران و صبر و اصلایه کرده  
باروغن بمالند یا خاکستر را با بول الاغ مزوج کرده بمالند نیز نفع دارد  
و اگر زیودست نزدیک مژگن بقدر لیمویی ورم کنند بیشکافند و هر حرکت  
و خوف که داشته باشد بیشترند و شک و با بول کل خطمی کوفته آن زخم را  
پرو کنند و در ورش را بشکل دایره داغ کنند و امانا و دم خصیه **علاجش**  
که در میان آب عمیق دو بینا لا بزمند و زیره و باقلای خشک را کوفته  
با مویزدانه برون کرده و غسل و روغن زیت همچون کرده بر بندند و در  
دم مذکوبه مرغ را در روغن زیت جوشانیده بکوبند و بمالند تا آستانه  
**علاجش** آنست که شکم و سایر اعضا اناس کنند چون انگشت بر آن انگشت  
گذاشته و در کنند و در **علاج** آنکه در آفتاب گرم ببندند و چاهها  
ستعد و به پو شانند چنانچه سر با عرق کنند پس زیر ناف را بمقدار دود  
سوزاخی باید کرد بقدری که قبیله کنجایش داشته باشد تا روزی که  
زیر پوست جمع شده بیرون آید و بعد از آن حرکت دهند که هر ماده  
جمع شود انگاه نفت سفید بموض زخم بمالند و در آن ایام بموض  
علف برك ترب و برك کرفس بدهند و امانا و دم **علاجش** آنست که  
دوبه و خرما را کوفته بر آن موضع ببندند و اگر ورم بسیار سخت باشد



قد روی حلیه نیز داخل کنند و بعد از سه روز که ورم نرم شده باشد  
 باینش تر شکافته هر حرکت و خوبی که داشته باشد بیفشند و اگر باین  
 دار و همانم فشند بیا ز کس را کوفته بربندند و اگر هیچ وسیله نرم  
 نگردد ذاع کنند و اگر محل رستن موی بالایی هم ورم کند چیزی  
 مانند آب بیرون آید و این اکثر در اسبانی که در زمینهای نمناک و پر  
 آب و غلفی کرده اند بهم میرسد **علاجش آفت** که زاج و مواد کوفته  
 با قطران کداحنه بنامیزند و بر تمام سم بمالند و خیلی پاره بشکل سفره  
 بر سم بندند و اگر عضوی از اعضا بسبب کزیدن مار یا سایر حشرات  
 ورم کند سیر را کوفته با سرکه یا آب پنبه بمالند و روغن بد مالش بزنند  
 و یکم طل خون بگیرند پس گوآن ورم و در حوالی بر نشاند و گهای شقیقه را  
 و اگر در موضع دیگر باشد دکی که در آن حوالی است بکشایند و سیر  
 سرکه و خالک یا نان دیده بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب  
 کوهی بهم رسد چون مژه سخت و این اکثر اوقات در پس دست یا  
**علاجش آفت** که مکرر زیاد است بمالند و باندازه آن قدی سرب را  
 بهن کرده بر آنجا بپندند تا نرم شود و اگر باینها معالجه نشود و حصه بماند  
 نوکس و یک حصه کوهان شتر را بگویند و مرهم سازند پس حلقه از آهن  
 که دور آن مهر را بگیرد بر آنجا گذاشته آن مرهم را در میان آن حلقه بر آن

۸۱  
 سهره بندند تا وقتی که نرم شود آنکاه شکافه بیفشند و بنمک پر  
 کنند **باب ششم** در معالجات جراحتات اما زخم سرد و شل اکثر قابل علاج  
 نیست و اگر بعضی تمام علاج کنند باندک سواری خودی کند **و طریقی**  
**مناجحه آفت** که باین زخم را باینش تر زنند که ماده بان طرف میل کند و  
 مرهم بر بالایی زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا ذاع کنند چنانکه  
 تمام زخم ذاع و گیرد و داروهای که گوشت نو میرد باینستعمال کنند  
**و انشا الله بر زخمها** اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد بربک بونجه خشک  
 و زنگار را صلا بکرده با روغن مرهم سازند و بر زخم گذارند یکشنبه  
 روز که گوشت مرده را زایل می گردانند و اگر سرکین اسب را خشک کرده  
 بسوزانند و با روغن امیخته بر زخم بندند نیز رفع دارد و اگر باینها  
 زایل نشود تخم بزرگ و مغز پیله و اندر کوفته بندند **علاج دیگر** چوب  
 و پوست خرزهره را بسوزانند و خاکستر آنرا با آب نمک بر زخم بمالند  
 اما از نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را نیز میخورد و اگر کرم در  
 زخم بهم رسیده باشد اول باب کنند تا بشویند بعد از آن اهلان  
 آب ندیده و زاج را صلا بکرده بپاشند و چون کرم و گوشت فاسد  
 اطراف زخم نمائند و عرض رستن گوشت تازه و از آن زخم باشد پوست  
 هلیله و پوست انار شیرین و شب بانی و کنند عجب و عر را کوفته بنا



سفیدی تخم مرغ بنامیزند و یکشنبه روزه بر آن موضع بندند و بعد از آن  
کشوده بنمک و آب گرم بشویند و باد بنه و روغن شیر بخت چرب  
کنند و چون زخم میل بخشکی کند قیر و موم و کنند و در سر که گفته  
پخته بدستور هم بگذارند و **اما زخمی** که از کزیدن سباع حاصل  
شود بهترین **ملاح** **آفت** که هر روز چند مرتبه بآب سرد بشویند  
و خلعت راد و روغن زیت جو شاییده بمالند و در خصوص زخم  
پلنگ شکم صندل و آب کشاف بر آن زخم بندند و اگر بیست افتادن  
از خای یا صدفه عضوی زخم شده باشد سنک مقناطیس را باب  
بنامیند و مکرر بر آن موضع بمالند و باد بنه چرب نمایند و در زخم تیر  
و شمشیر کرم سرخی که در زمین می باشد خشک کرده صلاویه کنند  
و بر آن موضع بنامیند و در او ندر اصلایه کرده با عسل بنامیزند  
و بمالند و هر گونه زخمی را از هوای سرد و بوی خوش پرهیز باید نمود  
و در وجوب کز با پوست ختنه اش را سر کین باید رسانید و اگر یکانی  
یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد پنبه را با آب کامه ز کرده  
مکزد بر آن موضع گذارد و دهن زخم را با پی خرس چرب کنند و بعد از  
بیرون آوردن خای آن را بزده تخم مرغ و نمک بپاشند و در جذب  
الآت حدیدی مقناطیس کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام

موضعش می برینیاورد تراشیم آب سیاه را بنویسند و صلاویه کرده  
بار و عن زیت بر آن موضع بمالند و اگر خای از بدن آب بسبب  
ظاهری زخم شود و خون آید ناست کاو را با کاک خطمی آوده بمالند  
اما این کوفت را هر چند علاج نکند بهتر است ازین جهت که باعث  
دفع اخلاط فاسد و حفظ از سایر امراض است و اما در یکیدن سم که  
از اسحاق گویند **علاج** **آفت** که آن شکافها را با ماهک و نفت پ  
کنند و دوشه و قطران را که اخته جوشان بریزند و روغن بادام تلخ  
بمالند و مکرر سواری کنند **ملاح** **دیگر** یکد و روز چون دهند  
و شکر و ختنه اش و روغن باهم آمیخته بخلقش بریزند و چون شرو  
در جود از کنند مقداری از غارت که کرده بعضی آن کشنرا خنا  
نموده و پیر زادر کر ناسی بچیده بر ساق بندند که از آنجا قطره قطره  
بسم آید باشد و صبر و کند و زاج و پوست انار و مغز بادام  
تلخ و صلاویه کرده باشی و غلبه و روغن آمیخته نیم گرم چند  
روز بیایی بر سم و خوردگان بمالند و مردار سنک سوده را با روغن  
کل بمالیدن نیز نفع بود و اگر سم از بی فعلی سوده باشد قطران و  
نفت سفید را جو شاییده بر میان سم بریزند و آرد کنند و با نایه  
کو سفند و آب کند ناخیم کرده سه روز بندند و در زیر پای گیر



خشک ریزند **باب هفتم** در معالجه جوش و خارش و لکه ام **خنازیر** دانه ایست بقدر نخود یا بزرگتر که در کوفتن اسب بهم میرسد اگر بزودی علاج نکنند تمام بدن را خرومیکند و باعث هلاک می شود و اکثر این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان علف حاصل می شود **علاجش** آنست که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و زخم را با برك کونار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم چین دانه بهم رسد و این اکثر در اسبان سفیدی باشد **علاجش** آنست که آن موضع را بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند **و اما سایر جوشها** که تمام بدن را گرفته باشد **علاجش** آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن بمالند و اگر جوش تمام بدن زده باشد نمک را با روغن کاه آمیخته بمالند و اگر دهن جوشها گشاده باشد و آرزو متعفن بیرون آید زنگار و نوشادر و نمک و قلیاب را صلا می کرده بپاشند و صبر و زینق و کل از میخ زهری و دوشغال با جوارگد آمیخته بخوردش دهد و پنجدرم گوگرد قارسی و مثل آن نمک در یک رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن بمالند و آب صابون و نمک و نارنج بشویند و اگر جوشی منایل بزودی بر ساق و خود کان دست

و پا حاصل شود و این نیز قسمی از شقاق است **علاجش** آنست که اول قند خاکستر در آب گرم ریخته با آن آب دست و پایی اسب را بشویند و روز دوم مرتبه هر یکی از زنگار و روغن زیت و موم بمالند و بزرگتر شود و نگذارند که دست و پایی را بر آب گذارد و یک مثقال ریوند و آرد و روغن که نارنج سرد کرده باشند بکلویش ریخته **علاج** و یکی مردار سنگ و انزوت را صلا می کرده با روغن کل مرخ بمالند و اگر در زیر خصیه و انهای جوشش ظاهر شود منایل بسفیدی آن دانه را با ابوی دم آرزو بمالند و ده روز بگذارند انگاه انزوت و جود بوا بر روی آتش گذاشته در زیر آن بگذارند که دودش با آنها رسد و شیر و شکر و روغن زیت با هم آمیخته بکلویش اسب ریزند و هر قسمی از اقسام جوشش که بکودی افتاده چون دانه های دینه چیزی در آن ظاهر باشد **علاجش** آنست که زنجیر مرخ و زینق زرد از هر یک دو درم و آهک شسته چهل درم صلا می کرده در سر که شد سه چهار مرتبه بخینانند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت سر که بر بالای دارد و مالایند و با بعد از آن خشک کرده بار دیگر صلا می کنند و هر مرتبه زخم را با سر که تر کرده قدری از آن بپاشند و اگر مغز بلبه دانه را صلا می کرده بر آنجا بپاشند نیز نافه است و هر اسبی که گرسود علامتش آنست که خود را بسیار بخارد



و مویش میریزد **علاج** آنکه خون بگیرند و علف تازه بدهند و قیر و  
خاکستر بر موضع خارش بمالند آن مقدار که زخم شود پس سیاه دانه  
و نمک و اشنان را کوفته با روغن زیت بمالند **علاج دیگر** سپند  
و نمک و کورده فارسی فاصلا بر کرده با روغن و شیر بمالند **علاج**  
**دیگر** زنگار سوده با مغز سرگوسفند بمالند و هر یک از این دواها را  
مالیده باشند در وقت شستن با آب صابون بشویند و اگر این  
مرحله گشته شده باشد هدهد را در آتش بسوزانند و خاکسترش را  
با آب آغشته در وقت تشنگی بخوردش دهند و بدن را با آب صابون  
بشویند و اگر این **مرحله گشته** و دواهای سابق استعمال کنند و اگر  
موی ساق اصیب بریزد این نیز از اقسام شفاقت بعد از آنکه مکرر  
با آب صابون شسته باشند مغز ساق کاه و مغز ساق الاغ و روغن  
کوهان شتر و بیه خوک را با یکدیگر مزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند  
ها اگر این دواها نافست نشود و اگر بر کوب با چشم یا سایر اعضا لکتهای  
سفید بهم رسد خوک را بکشند و با آلات اندون در کوزه کرده بر  
کوزه را بکلی بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد و آنگاه خاکستر را  
با روغن کران بر میان کردن برده چکیده باشد مزوج کنند و مکرر بمالند  
و سیاه غمه و اکوفته با روغن زیت مالند نیز نافه است **باب هشتم**

در معالجه تخته امراض دست و پا اتا نکیدن با سببش آن باشد  
که از جای افتاده یا در آتشی رفتن دست و پا بسوزانجی رفته و در  
بیرون آوردن یک از جای خود گردیده باید که از ساق تا دوش و کف  
دست همه جا بمالند تا معلوم شود که کجاده و میسند پس آن موضع را  
اول روغن نیم گرم که پوست ناریج و سرکین کوسفتند و سپرد آن شود  
باشد چرب کنند و اگر بان زایل نشود زفت و موم کداخته را که با سی  
بر آن موضع بینند و چند روز بگذارند و اگر با اینها بر طرف نشود یک  
سکه داغ کنند و اگر ماده بعضی خوالی خوردگان ریخته و آن موضع  
درم کرده باشد اکثر از روغن و قه بیا حاصلی شود **علاج چشم**  
که نمک را در آب حل کرده چند روز بیای بمالند بعد از آن تراش چرم  
با سریش خیره کرده یکدو روز دیگر بینند بعد از آن با بوم کرده  
بکشایند و اگر درم هنوز باقی باشد انجیر خشک را در سر که خیسایند  
چند روز دیگر بینند و اگر باین تدبیرها زایل نشود رگ بطرف دیگر  
خورد کافت بکشایند چنانچه نیشتر از رگ نکند و بی و اضافی  
نکند پس آب را آهسته آهسته حرکت فرمایند که ظاهر نماند که در آنجا  
جمع شده رفع شود بعد از آن چند عدد مکسک را در قطره آن و  
روغن بخوشا کنند و بر کویا سی اندوده و سه روز بر آن موضع بینند



و هر روز بآب سرد بشویند و اگر ماده باین طریق دفع نشود آهن بپارده را  
گرم کرده باند زدن زخم فرستند که بسبب حرارت جذب و طوبیت  
کند و در آن ایام نکند از نکه دست و پا را باندند بخار و باینر جای بنا  
که باعث زیادتی جراحت میشود **علاج دیگر** همان موضع را داغ نباید  
کرد چنانچه عصب نرسد و پوست نترکد و طریق داغ کردن آنست  
که اول قطران بنالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آنقدر  
که قطران در جوش آید بعد از آنکه جوش آمد بپیر خوک و روغن را با نمک  
آمیخته چند روز بر روی داغ بندند و هر روز بآب سرد بشویند  
و چون اکثر اوقات این داغ را جهت نفوذ بشکاف بخانه فانی کنند و ازین  
جهت نرکان قاذوای کوبند و اکثر اوقات این کوفت را در اوایل علاج  
نکنند این ماده روز بروز سخت می شود تا آن زمان که شبیه استخوان  
گردد و آب را بلند نکند **علاج آخر آنست** که آن موضع را بشکافند چنانکه  
آزاری به عصب نرسد و آن ماده را از میان عصب و استخوان بخورند  
بیرون آورند و از شکاف را بنک پر کرده کوبایی سخت بندند و هر  
اسبی که سینه و زانش را داغ کنند از این کوفت آیینی باشد ازین  
جهت که زاده و بخنن ماده بسبب داغ مسدود شده و اگر دست و پا  
اسب را بستاندن بسیار ورم کرده باشد از نداشتن خون بگریزند

و سبوس را با سیرچو شاییده بر آن موضع بندند و اگر باعث نکند  
اسب حرکت عرق الغشا باشد و آن رگیت در اندرون وان کرده  
استان لاغر ظاهر بپاشد و چون فرجه شوند آن رگ مخفی میگردد و  
موضعش چون شکاف میان دو گوشت که هم پیوسته باشد می نماید  
**علامت آنست** که هرگاه دست بر آن رگ گذارند اسب بی تاب می شود  
**علاج آنکه** دو بخای دان و اگر بخادی آن رگ نباشد و ما بین بقدر  
در آنکشت بود داغ کنند و آن میان آن دو موضع خون بقدر یک  
رطل انگاه با کوبایی محکم به بندند تا خون بپایستد و اگر تم اسب آرد  
باشد **علامت آنست** که از درد بر زمین نتواند گذاشت چون دست  
بر آنجا گذارند کوبی محسوس می شود و این اکثر از بستن در جای نشت  
خاسل می شود **علاج آخر آنست** که بغل را باز کنند و سر که تند بریزند  
و بتراشند تا وقتی که حرکت آید پس سیر کوفته و سبوس و آرد جو را  
روغن بجوشانند و با کوبایی سه چهار مرتبه بر اصل سم بندند و در  
تفت نیز کمال منفعت دارد **لاب نهیم** در معالجات متفرقه اگر بزرگ  
اسب پیش بهم رسد شب یمنانی را سوده ناز و روغن زیت آمیخته  
بنالند و در آفتاب گرم بدارند آنقدر زمان محرق کنند انگاه باب  
گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه و کند شود چون



بکشد بخش سفید باشد **تلاش است** که بعد از کشیدن صبر  
 و شک و زهره کا و زانبار و غنیمت آید بر موضعش بمالد و اگر نیم  
 اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود لغاب ریشه خطمی را  
 جوشانیده بمالند و سیر گرفته و آب پیر کد اخته یک شبانه روزه  
 بنهند و یک هفته هر روز و نیمه را و قطران را گرم بمالند و بر  
 روی سر که بخت داشت حرکت ندهند و اگر ذکر اسب از موضع  
 خود بیرون آمده و او بخت باشد بماند و سر که مکرر بشویند و روغن  
 کاو بمالند و اگر نماند یا بی آب تن نشود انگشت باند و ن فرجش کرد  
 ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده باشد  
 آنها را ببرند انگاه دست را چرب کرده باند و ن کنند چنانچه تا بخت  
 زان برسد و هر کسافتی که در آنجا بوده باشد بیرون آورند و مکرر  
 آب بر آن موضع ویزند و آن اند و ن و آب بشویند تا وقتی که هیچ گونه کشت  
 باقی نماند پس کیه کوچک را که بر گوشه آن رشته و زاری می باشد  
 بر او زخم کنند و نباید که کیه آن مقدار باشد که بعد از اغشتن پیش  
 بقدر لبوبی شود انگاه یک جوشک و یک جوکا نوز و یک دانل  
 زعفران و هفت دانه فلفل و اصلایه کرده تا پنج مثقال عمل و شفا  
 کلابه مزوج کنند و آن کیه زاد و آن شراب بخشد مانند چنانکه هر

ممکن باشد جذب نماید پس در میان چرخه زان بگذارند و سر رشته  
 را در بیرون بردم اسب یا خجای دیگر محکم بربندند که باند و ن کشیده  
 نشود و بعد از آنکه کیه را از سرش تا صبح یا از صبح تا شام در آنجا  
 بوده باشد اسب را حاضر سازند انگاه سر آن رشته را بدست گرفته  
 آن کیه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان ساعت اسب را  
 بکشند که این عمل باعث آن می شود که فرج نماند یا ن حرارت و خشکی  
 و مانده و نطفه را بر غایت جذب نماید و صورت بندد و باید که آن  
 بقدری محکم باشد که در کشیدن کینه نشود و اگر اسب نر باشد  
 غالب باشد بدان سبب سرکشی و حرکات و آوازهای ناخوش کننده  
 عدس و سداب سبز را در آب جوشانیده صاف نموده و یک جوکا نور  
 اضافه نمایند و با شکر بقوام آورده تا آب گرم حل کرده بخلقش و بپزند  
 و از جمله ادویه که قطع شهوت باوی کنند شاهدانه و کشنیز و برکفی و  
 نارترش و شبت و زیزه و شونیز و خرفه هر یک را بطریقی که مناسب باشد  
 بدهند و اگر باینها از ایل نشود و خصی کنند و بهتر ازین طرق خصی کردن  
 آنست که بزین نرم خوانا کنند و دست و پایش را محکم ببندند و هر شب  
 بدست گرفته پوست بیرونش را با تیغ بشکافند و بیضه را بیرون  
 آورند و بعد از آن ان موضع را بیک بر کنند و آهسته آهسته بماند



کسی سوار شود حرکت فرمایند و بعد از آن که دوسه روز که بکشد باشد  
باز بهمان طریق حرکت دهند و روز دیگر که خون زخم ایشانده باشد  
برهم علاج کنند و دوسه روز از آب پرمیز فرمایند و اگر تشنگی زیاد  
شود کمتر از غادت بدهند و چون زخم به شود سوار کوچک سبک  
بر آن نشسته با هستی برانند و بعضی گفته اند تا چهل روز سوار  
نکنند بر او نه نشینند و تا چهل ماه ندانند و بهترین اوقات ایام  
اعتدال هواست و اگر وقتی دیگر ضرر شود از سر نو کوکبا برهیز فرمایند  
و در این باب بحال احتیاط نماید **فصل** در بیان مجمل از اسباب  
پادشاهی و ذکر تعویذات قبل ازین در مقدمه تقریب تحصیل زاد  
الزکاک و تفصیل آن مراتب رقم زده کلام بیان شد و پیشینان  
که درین فن تالیف نموده اند در شرح نتایج زاد الزکاک و شعب مختلفه  
آن کتب خامه ظاهر شود و اینده و کونا کون سخنان نگاشته اند همانا در  
از مشرق سابقه که غلامی و منور بر ابر معنوی نگرفته بود اگر بر سبیل قدرت  
و قبیل انقبای عرب یکداسی یافت می شده هر طرف از اوصاف و  
شمالش داستانهای پراخته اند و بنا که بی پروایان است و ران دعا  
گونه اختلاف بر چهره آن سخنان می کشیده اله الله تعالی و نقد بر او  
اوست که بنا بدختر علیا رسیده و همنا الوحی بلند گرفته و قول اوها

۶۰  
و سرشایش این قسم سوره نیست آن روز خیل اسبان حضرت سلیمان را  
علی بنیثنا و علیه السلام بکثرت می ستوده که بعد از قصه فوت نماز و بازی  
بلند صد راس اسب بوده امروز در جمیع اسبان پادشاهی بعد از آنکه عشر  
الوف و مات الوف بخرج رفته باشد هنوز بقایای در اطراف عالم منتشر  
بادی بنا بر روی پیش روان لازم شد که از لطیفهای سرکا و خاصه شیر  
که هر یک چون مرغ نام بر حسب نام خویش را یا زاد الزکاک بر بال پرواز داد  
مجمعی بر یکند و خبر بر آید از آنجمله نادبان کامل و غیره که در محال مناسب  
از مثالک محروسه ضبط المینی جیان و سرکردک امیر اخور باشتی صحرای  
موافق لشکر عرض بونت تیل از قرار نوشته کتاب و تصدیق مستوفی  
از باب الحقاویل بعد از وضع آنچه با نظام داده شده بدست و نه هر دو  
و هفت یک داس و آنچه از ابتدای بونت انیل تا انتهای سچین انیل  
امیر اخور باشتی جلو و تصدیق سرکردگان هر طایفه از عشا کر بقو جیان  
و فلانان و تفتکچیان و تو جیحیان و ایشک اتاسیان و یسار و فو جیحیان  
و عماله سیوات و از باب قلم سایر عشا کر منصوره و ملاذمان از مقر بان  
اتانان و الحبا و تجمان و شمر او ندنا و از باب طرب سپرده شده موافق  
تصدیق دندرسد بورت و یکم هزار و هشتصد و نود و هشت داس  
و آنچه بالفعل که ایام اقامت است و احتمال سفر و حرکتی کرد و خاطر فانی کرد



در اصطبل خاصه حاضران قرار نوشت و شرف اصطبل بتاویج شهر رجب  
 المرجب سنه هزار و شصت و هفت هجری مطابق سال یکصد و شصت  
 یکشاهی غنوی موافق تخاقوی ابل فک و هزار و پانصد و پنجاه و هفت  
 راس و آنچه بجهت چاپا از آن و سرعان در کل طول و عرض ممالک مرز  
 دهمیده و منزل بمنزل مهینا و آفاده می باشد و قیمت خرج آنها از آن تحویل  
 و زراعت و عمال محال داده می شود و چون نسخه نسخه از آن بدقت خوا  
 هائون غیر سلسله هر چه در محل می باشد و در تحت حساب حاصل آن  
 عمل در دفتر و محذره مشخص شود زبان خاصه از شماره آن عاجز  
 و همچنین متاچی که بعد از عرض بهم رسیده تا حالا که سال چهارم است  
 بحسب آنکه از اصل بیش تر باشد چون هنوز نسخه آن بدقت حاضر نشده  
 هر چه در آن نیاب نوشته شود ازین جهت که اسامی آن بر تخمین است  
 خالی از زیاده و کم مناسب خاطر راست خانه نخواهد بود و همچنین  
 آنچه در سنوات دیگر سپرده ملازمان منصور شده چون بیش از  
 حوصله و هم و خیالست قلم از تجربه آن بجز و قصور اعتراف می نماید و چون  
 شرح بعضی از آن بخدی ترا فان مذکور شد مناسب آنست که ایات و  
 تعویذات و ادعیه منقوله از آیات عصمت و طهارت صلوات الله  
 علیهم مذکور شود تا آن را هم از اصابت عین الکمال محفوظ باشند

ممنون

و هم این رساله شریفه مسعود الخاتمه و محمود العاقبة بانجام رسید لیکن  
 بعضی از آنها که بجهت مطلق حفظ وار و گشته و همه کس را در همه وقت سنا  
 نیست و در کتب مبسوطة ادعیه بتفصیل مذکور شده و آنچه در زیاده  
 اسب و سواد منقولست در این مقام مذکور شده **از آنجا** شیخ جلیل  
 القدر ابو القاسم علی بن طاووس علوی در کتاب امان الاخطار نقل  
 کرده که بجهت حفظ از جمیع بلایات این دعا را بنویسند و بر گردن اسب  
 بندند **و دعا اینست** بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ و اعیند و ابرئ فلا  
 یز فی کل المعروف بکذا و کذا و سایر دوایر من الخیل من و همها و  
 شقرها و کیتها و لغزها و تجملها و خصلها و جوارها من الشس و الذمش و  
 الرعص و الذعض و الرهب و البرصه و خفقان العواد و رعدة الضفاد  
 و الزحس و بلع الریش و بلع الحشیش و الحران و الخلدان و وجع الخوات  
 و الزبوق الریش و من العرفه و الصدمه و العشار و الحمرة فی الامناق و من  
 الحمرة و البهره و سایر الاعلال فی البهائم و قفت عیون السوء عنها فی سایر  
 جسدنا و بشرها و لحمنا و دهننا و عظمنا و جلدنا و جوفنا و عرقنا  
 و عصبنا و شرفنا و جیدنا و بطننا و ظهرنا و ظاهرنا و باطننا بالاطاعة  
 الکبری و باسماء الله الحسنى و بکلماته العظمی من الامتناع عن الاکل  
 و الشرب و التخصص و الالواء و الضربان و من جرح الحدید و وجوه



وضربا بالشول وحرق بالنار او كلب ومن وقع تضال النهام واستن الزناح  
 ومن الغوامر والوازع ومن ضربته موهنته ووقعه محطته وسقطه موجهة  
 وعثرة معرجة ووقعه موله اعينه وراكبه بما استغاذ به جبريل عليه السلام  
 وبناغوزه النبي صلى الله عليه وآله البراق وبناغوزه فرسه الخاب وبناغوزه  
 به علي عليه السلام فرسه لزان وبناغوزه شمعون الصفار فرسه الطام وبناغوزه  
 به موسى الكليم فرسه الذي عبر في اثره البحر عوزت هذه الدابة وصاحبها  
 موضعها ومزمارها وسائر ما له من الكوايع والزابع من الخافرة والشامة  
 العين اللآنية ومن سائر السباع والحوام ومن كل اذنة وبلية من الشهور  
 والقهور والزدة والفرق والحق والياء ومدار الشقا بالعقد العظيم  
 وبها الاسماء الاولية العلية من

الحق والانس

الجميع

حسب انفسه كان منتهى شدة ما بها من عجايب في حركاتها وادوارها فقال من  
 اذنت به سمعها واما انما ليس من غير ذلك ما هو الا من في نفسه ما هو اقل  
 فكم هو به من عجز الفكرة التي من كبره في حركاتها من غير ان  
 انما لا يقول فطرك يا اتر من الله وكرمه  
 في حق وآله





**فی عمل البیظ**

اگر اسب علف خورد و اثر آن بروی ظاهر نشود علاج آنست که بیشتر  
 اسب بنیازند و بکندازند و دو بار مثل آن شراب بکنند صافی و دو  
 چندان آب بروی کنند و بر آتش نهند تا بیکدیگر آمیخته شود  
 انگاه آب را بدان حقه کنند **بیک** خون خوک بچند دو جز و شراب  
 کهنه بید بکریا میزنند و در کلوی اسب میزنند نافع باشد **بیک**  
 اگر اسب نریه علف نخورد و زنجبیل و فاینداز هر یکی در دم حلت  
 پاکیزه سرد درم هلیله زرد و پیچ مثقال زیره اهل تخم سبندان  
 ستر از هر یکی دو مثقال جمله را بگویند و نیک خورد کنند پس با  
 یکدیگر بکریا میزنند و آنرا در شش و طل شراب بکنند صرف کنند پس با  
 یکدیگر بکریا میزنند یک شب تا بامداد انگاه شراب را اضافی کنند و بنا  
 چنان و طل بکریا میزنند و سه یک آن در کلوی اسب میزنند سرد و  
 این عمل کنند خوراز وی زایل شود و در علف خوردن نوی با  
 نشاء باشد **اگر اسب** جوی اندازد بهمان طریق که خورده است  
 شراب یا روغن زیت آمیخته در کلوی او میزنند و ببطاردست را بچو

لر

کند و در مقابل اسب در آرد برفق و هر هر کین که بدست او رسد  
 دور کنند **اگر آلت** و خصیت بیواسب نیک بزرگ شود بکریا بکند  
 و موم و سم و خصیه و دنب و دان سیاه باشد بر میان دست خط  
 باشد بغایت سیاه و این بغایت نیک باشد **اسب کلکون** که بسیار  
 زند و چشم او سرخ بود از چند کونر آلت خالی نبود از کزیدن و لکدن  
 و نمانند **اگر خواجه** که بر اسب غنما دگنی و هنر او بدانی بده قدم در  
 ترش بدارد و مقدار بید فی بر سرون او وزن اگر بچند و تیر می کنند  
 نیک بود **بیک** چون سوار باشی بر رکاب قوت کن و دست بر خود  
 بریاعطسه زن اگر از جای بچهد بغایت نیک باشد و اگر نه و الله  
 اعلم **علتهای اسب** صرغه کردن اسب علامتها علامت آن باشد که او را  
 از درد کلود بخنج بود و از خام ناب و نیز و آن اسب سرافکنده باشد و شکم  
 انما سیده و از رفتن عاجز باشد و نتواند رفت **بیک** بکریا دست  
 خشک کرده و سوده و در آب سرد تر کنند و یک ساعت گذاشته نوی  
 دهند نیکو شود و اگر از سردی بود بکریا بیضه مرغ و یکب در سر  
 گذاشته در عدد یکب در کلوی اسب اندازند هر روز تا بامداد پیش  
 از آب دادن نیکو شود **خنام** علامت خنام آن باشد که چشمها پدیدار  
 آید بر هر موضعی و گرد بر گرد چشمها اناس کیره و زرداب رود و روز بروز



می افزاید **علامه** بکیرند و غن کا و و با نك بکند از نند و بر آن اناس می  
 نالند و چشمه خنم را اهلک در کنند **ایضا** زنگار و نوساد و  
 اشقار با هم بپزد و بعد از سودن بر بقیه پاره طلا کنند و بر چشم های  
 خنم بندد نیکو شود و مدام کا و کند **دیگر** قصر زدن اسب علامت  
 آن باشد که اسب را سر بر زمین نرسد و چشم را بر هم نتوان نهاد و هر  
 خای می نگرد و آب از چشمش میرود **علامه** بن گوش اسب را داغ کند  
 و اگر کو در بر کرد او را داغ کند بهتر باشد و او را در خانه ناریک کند  
 و بکیرد پنج شغال هلیله سیاه و دو درم نك هندی و دو درم کا  
 و دو درم زبره و قدری موم سفید بگذارد و این همه را بکلوی او  
 فرو کند بر شود **نامش و اکب** علامت آن بود که بز برخایه اسب باشد  
 از آن سب همیشه لاغر بود و در زمین نروراد خداوند خود رود  
**علامه** چون با او و انزروت دود کند که بواسطه تر بیفتد بعد از آن  
 یکم دو غن کل و دو غن زیت با هم سیاه بپزد و بکلوی اسب فرو  
 ریزد نیکو شود **تب کوفتن** اسب را علامت آن باشد که سر فرو افکند  
 بود و گوشها فرو انداخته و اندامها است شده و دم بد شواری نوا  
 جنبانید و بدنی فراخ شده باشد **علامه** یک شب از وی علف ناز  
 خازند بعد از آن بکیرند ده من آب و دو من مویز و قدری شاه تره

و پنج عدد و خیار باد رنگ و قدری کشنیزه را آب افکند و بجوشانند  
 تا بده من باز آید آن آب را حافی کرده در کلوی اسب بپزند و در  
 شب جواز و باز دارند بر شود **قولنج** کوفتن اسب علامت آن باشد  
 که می خشید و بر می خیزد و خود را بر زمین می زند و بسرنهای خود  
 می نگرد و پوستش گرم بود **علامه** بکیرند کشنیزه تر دو من و بکوبند  
 و آبش را بکیرند و بکلوی اسب فرو ریزند و تا نیم روزش علف بند  
 نیکو شود و اگر بکیرند قدری روغن کعبه و پنج استار حلیه و یکم  
 خرما و کل خیری و دو سه من آب بجوشانند و قدری نك بر اندازند  
 و آب را بدان خفته کنند بر شود **ناد کوفتن** روده های اسب این  
 بادی باشد که در روده های اسب افتد و بسبب آن شکش درود  
 و انار کنند و اندامهایش غرق کنند و کمین و غیره بپختی افکند **علامه**  
 بکیرند دو من کیز آدمی و یکم آب گامه و ده استار و پنج استار  
 تخم خیار باد رنگ و قدری نادران و تخم آس با قدری آب بجوشانند  
 و بکلوی اسب فرو ریزند بر شود **کشنیزه** **علامه** **یاد** که کشن شود  
 بخود راه ندهد از آن باشد که راه فرجش بسته شده باشد و بپخته  
 شده **علامه** آن موضع را بر و غن زیت چرب کنند و بفرمایند تا  
 فرجش را بکشایند پس قدری چشم شتر بر و غن کا و بیا لایند و بر شتر



۱۰۱  
 ابریشم بچند و در بندند چون خواهند وصل آن رشته را برون  
 کنند آن موضع کشاده شده باشد **سفید چشم** را بکیرند موی  
 سر مردم و در کوزه نو کنند و سر کوزه بکل محکم بپندند و در تنور کرم  
 نهند و دو شبانه روز بگذارند آنگاه آن کوزه را برون آرند که  
 موی سوخته باشد بنایند و در چشم اسب بمالند نیکو شود **چشم**  
**اسب** را بکیرند پوست جوهر و غن کاوینا میزند و بر کوی تواندا  
 و بر چشم اسب بندند و پنج روز بگذارند و ز ششم قدری زنجبیل  
 و قدری فایند سوده در زیر چشم اسب بمالند بر شود **ناخن**  
 بکیرند قدری زعفران و بادیه سفیده و صبر و انزروت از هر یکی  
 ذائکی و در درم انگبین و یکدم هایلله حمله را بنایند و در چشم  
 اسب کشند نیک شود **سر جنبانیک** اسب را بکیرند و در درم زعفران  
 و یکدم زرد چوبه و در درم شکر و در درم قونقل کوفته و در هفت  
 سن آب بجوشانند تا سبکی از وی کم شود پس آن را سه نوبت بمالند  
 تا بخورد نیک شود و آن غادت بگذارد **دیوانگی** اسب را آب حلیه و خرا  
 برابر بجوشانند و یک مثقال پنبه بزکوهی بگویند و با کیر خربیا میزند  
 و در بعضی اسب بیفشارند نیکو کرد و خرا و حلیه هر کدام بکن باید تا  
 سفید باشد **شیر** اسب را خون سیاوشان و زرد چوبه و زنج

۱۰۲  
 و گوگرد فارسی و سپیده و مر و دار سنک کوفته و بروغن کنجد حل  
 کرده بر آن موضع بمالند **آب از چشم** دیدن را بکیرند پنج استار حبه  
 الحضر را با ایشان کاوینا نرم بگویند و با نیم من روغن کنجد حل کنند  
 و بکلوی اسب فرو ریزند بر شوند **کر و خارش** اسب را بکیرند روغن  
 کنجد بکن و گوگرد سفید پنج درم و مهر و زاجوشان تا کف بر آرد یک  
 روز در اسب بمال بغایت سفید باشد **ازخ** اسب را بکیرند اشقاد  
 و نوشاد و روزنکا و کوفته و پخته و ازخ را بر که نیک بمالند تا خون  
 بر آید این دار و هاب روی بپندند نیکو شود **علف ناخوردن** اسب را  
 یکشب علف بناید داد بعد از آن خویش بیاید کشادن پس دو من  
 مویراده من در آن کنند و قدری شاه توره و پنج عدد دخیار با درنک  
 بگویند و آب صافی در کلوی اسب ریزند و دو شب بچند دهند سفید  
 باشد **در اوصاف اسب و نشانهای او** بدانکه بزرگان عرب و هند  
 بر اسب نشانها کیرند هر کدام که از آن نیکو داشته باشند بهای تمام میزند  
 و آنچه نشان نیک پیدا نباشد قبول نکنند و از برای آنکه اثر عظیم یافته  
 و تجربه معلوم کرده چنانچه علی التفصیل شرح داده شود **نشانهای نیک**  
 بدانکه بهترین نشانهای اسب آن بود که بوز باشد و چنانچه دست و پا  
 سفید و لب و زین سفید و روی شکم سفید و خوشتر دم سفید



چنین اسب را ظفر خوانند و نیک مبارک دانند هر نیک دیگر که چنین  
باشد بیرون بوز هم مبارک دارند **اسبی** که دو پای و دست چپ او  
سفید باشد او را مطلقا همین خوانند و نیک مبارک دارند و هر  
امید که بر پشت او طلب دارند بزودی بنیایند **دیگر اسبی** که دو پای  
او سفید باشد و پیشانی و لب زیرین چنین اسب را بشیر خوانند و  
مبارک دارند و خداوند او پیوسته شاد باشد و توانگری یابد **دیگر**  
**اسبی** که او را هیچ سفیدی نباشد و یک رنگ بود مبارک دارند  
**دیگر اسبی** که دوی او سفید باشد و لب زیرین هم پسندیده باشد  
و اگر لب زیرین یا زیرین سیاه بود و بر سینه نشان دارد مبارک  
بود **صفت اسب** نیک اسب که بلند بالا بود و سطرناق و افزاش  
کردن باریک کردن باریک گوش پیوسته دندان دراز لعل سفید  
دندان بلند پدینی فراخ منخر فراخ کفل فراخ پهاونیان دو گوش و  
پیشانی فراخ باریک میان خردموی دراز سم باریک دم اشتر دراز  
دم استخوان دم کوتاه افزاش کفل کرد کردن قوی کتف پشت نرغز  
دسته و نر برآمده سیاه خایه سیاه چشم سیاه مژه و نیز بین دو در بین  
و باین اوصاف پای بر جای دست نهند و میان پای برسم نساید  
و از پیوده نرمد و از چیزی نرسد و در رفتن از چپ و راست نکرده

**داستان** اسب جوان از پیور در دندانهای زیرین وی نگاه کنند  
اگر گوشت از دندانهای او دور تر باشد جوان بود و اگر بر باشد و اگر  
بانگشت پوست روی او بکشی و نمائی بگذاری پس رها کنی اگر پوست  
بخای خود رو دور تر باشد **نشانهای بد که بر اسب بود** هر اسب که روی  
او سفید باشد و در میان سفیدی موها باشد هر نیک چنین  
اسب را از فرغ خوانند و نیک دارند و گویند دایم خداوند او غمکین  
باشد و هیچ کار بر پشت او باستانی دست ندهند **دیگر اسبی** که دست  
زاست او سفید باشد چنین اسب را مطلقا الینا خوانند و مبارک  
ندارند **دیگر اسبی** که بربیک پای یا دو پای یا بر سینه سفیدی باشد  
که چون از بس نکرده نماید ارجل خوانند و در آب و گل بد باشد و گویند  
از خصم بگریزد **اگر** بر سینه اسب گزند و علامتی باشد هر اسب که  
باوی دارند بد خوشود و باشد که غم بخند و نندوی رسد و اگر درین  
دانش علامت بود شوم باشد **دیگر** هر اسب که پای چپ او سفید باشد  
و حای دیگر سفید نباشد او را اعصم معکوس خوانند و بد دارند  
و اسب یک نشان را نیز میجد دارند

اعلم بالصواب



بیاپی سب صدقه برسد علی لنگ آبی مرصت

نک - بارو - در آب - موم - تردد - بن بست - ملک  
اینجا به یک مخلوط میکنند بگوشت نه بیاپی سب بند و فو بسور

کده قنوری آب

بول کوه سفید	خلیج	عجود	شباک	رودغ رود
مک	در شام	در شام	در شام	در شام
کرد سب	سفید سفید	دوده	زهره کوه سفید	مک
در شام	در شام	در شام	در شام	در شام

نک - موم - در آب - تردد - بن بست - ملک  
در شام کوه سفید زهره کوه سفید مک

در شام کوه سفید زهره کوه سفید مک



